نایب سالار عبدالرحیم خان

نویسنده: انجنیر عبدالکریم صافی

بسم الله الرحمن الرحيم

نایب سالار عبدالرحیم خان

مشخصات کتاب

نام کتاب: نایب سالار عبدالرحیم خان

نویسنده: انجینیر عبدالکریم صافی

محل چاپ: ونکور کانادا

چاپ خانه: چاپخانه پی کی تیلفون ۶۰۴-۷۷۱-۴۷۶۴

سال چاپ: اسد سال ۱۳۹۹

فهرست مطالب

شماره	عنوان	صفحه
۱	نظری در مورد زنده گی نایب سالار عبدالرحیم خان توسط اسد سخی فرهاد	۱
۲	عقاب کوهستان توسط استاد محمد آصف آهنگ	۳
۳	سخنی کوتاه در بارۀ این رساله توسط عبدالعلی نور احراری	۸
۴	یک دورۀ دموکراسی در هرات توسط داکتر نبی احمد یار	۱۳
۵	سعدیا مرد نکو نام نمیرد هرگز توسط داکتر فخر النسا فیضانی	۱۶
۶	به یاد یک جفا دیده ی میهندوست نصیر مهرین	۱۸
۷	مقدمه	۲۳
۸	اظهار امتنان	۲۵
۹	عبدالرحیم خان در زمان حکومت امیر حبیب الله خان سراج الملته والدین	۲۶

۱۰	دیدار عبدالرحیم خان با اعلیحضرت امان الله خان غازی	۳۴
۱۱	دیدار عبدالرحیم خان با حبیب الله کلکانی	۴۱
۱۲	حرکت نایب سالار عبدالرحیم خان به طرف مزار شریف.	۵۰
۱۳	حرکت نایب سالار عبدالرحیم خان به جانب میمنه و هرات	۵۷
۱۴	نایب سالار عبدالرحیم خان و خط سرحدی مایکلین	۶۹
۱۵	خدمات نایب سالار عبدالرحیم خان در هرات	۷۴
۱۶	بهبود امور اقتصادی هرات	۸۱
۱۷	بهبود و انکشاف امور فرهنگی و معارف هرات	۸۲
۱۸	بهبود و اصلاح سیستم قضایی و تامین امنیت در هرات	۹۰
۱۹	انکشاف امور ساختمانی در هرات	۹۱
۲۰	حفر چاهای نفت	۹۵
۲۱	نایب سالار عبدالرحیم خان به حیث وزیر فوائد عامه و معاون صدارت	۹۷
	ضمایم	

نظری در مورد زنده گی نایب سالار عبدالرحیم خان

اسد سخی فرهاد

برای این نویسنده اشتراک در نشر این اثر که در مورد زنده گی و خدمات شخصیت بزرگ ملی جنرال عبدالرحیم خان می باشد، تجربه آموزنده و افتخار آفرین بود. جنرال عبدالرحیم خان مردی با ایمان، سرباز شجاع و مصمم، وطنپرست واقعی و خادم خسته گی ناپذیر ملت افغان بود. آموختن درمورد رشد سریع این رهبر نظامی به درجات عالی اردوی افغانستان برای من بسیار شگفت انگیز بوده است. عزم آهنین وی را برای خدمت به میهنی که او عاشق آن بود باید در اکادمی های نظامی افغانستان تدریس کنند تا رهبران آینده اردوی کشور بیاموزند که چگونه یک عسکر میهن پرست باید در قبال مخالفان ویک رهبر سیاسی ضعیف و ناکار آمد بدون زیر پا گذاشتن انضباط نظامی عمل کند. او منافع ملت را مافوق هر موضوع دیگر قرار میداد که این پالیسی وی باعث شد تا این فرزند شریف افغانستان به یک قهرمان واقعی تبدیل گردد. در اواخر دوران خدمات شان به حیث والی هرات کار اعمار سرک هرات – کابل را از طریق کوه های ولایت بامیان آغاز و بدون هیچ گونه هزینه و یا کمک دولت مرکزی و بدون دسترسی به ماشین آلات

سرک سازی تکمیل نمود. اعمار این سرک تنها با بیل و کلنگ و تشویق های وطن پرستانه نایب سالار به انجام رسید. باید خواندن خدمات صادقانه و دست آورد های ایشان برای همه مدیران و والیان اجباری گردد.

عزم راسخ ایشان به صفت یک عسکر شجاع در محافظت از سرحدات غربی افغانستان در قبال توطئه های ایرانی ها زبانزد خاص و عام بوده و ثبت تاریخ کشور شده است.

درین روز ها که دولت مردان کذابی، جنرال های بی کفایت وسارقین به عنوان قهرمان ملی معرفی می شده و مامورین فاسد به وفور دیده می شود، درک این مطلب که این کشور روزی فرزندان پر افتخاری ارائه کرده، روزنه کوچکی از امید به ما می دهد که یک روز، شاید یک روز دوباره نور به افغانستان تابیده وعبدالرحیم خان دیگری به ما هدیه گردد. از دوست عزیزم عبدالکریم صافی (نوه آن مرحوم) که من را در این پروژه شامل ساخته سپاسگزارم.

اسد سخی فرهاد

کلفورنیا امریکا

عقاب کوهستان

محمد آصف آهنگ

در دوره اغتشاش که سراسر کشور را آتش گرفته بود و شاه امان الله خان مجبور بترک وطن مقدس خود شده بود، انگلیسها که بانی این آتش سوزی بودند، مقصد شان سقوط رژیم امانی بود ولی همسایه های دیگر ما هم چشمی و نظری به سوی کشور ما به غرض منافع خود داشتند در شمال مملکت که غلام نبی خان چرخی بخاطر بدست آوردن قدرت به شاه امان الله خان بود، چون شاه به ایتالیا رفت دست از جنگ کشید و در غرب که اوضاع تیره و تار شده بود و والی و قوماندان عسکری به قتل رسیده بودند در این وقت نایب سالار عبدالرحیم خان بجانب هرات سوقیات نمود گرچه با قوای بزرگ نایب سالار محمد غوث خان مقابل شد، اما عبدالرحیم خان توانست به ساحهء تدبیر موفقانه داخل شهر هرات شود و آرامش دوباره به آن شهر مهم سرحدی را باز آورد. از جمله کار های مهم که نایب سالار عبدالرحیم خان در هرات نمود به شرح ذیل است:

میگویند: فرهاد عاشق شیرین بود و شیرین به او گفته بود که از کوه

بیستون به کندن پاره کوه آب جاری نما. فرهاد با تیشهٔ خود شب و روز به کندن کوه مشغول شد تا آب از آن جاری سازد. اما عقاب کوهستان جنرال عبدالرحیم خان نظر به عشق مفرط که به وطن داشت تصمیم گرفت که با همت مردان و کمک یاران بدون اینکه پولی از خزینه دولت به مصرف برسد صدها کیلومتر کوهای سنگ خارا را شکست و بیابان ها را هموار نمود و صدها کیلومتر هرات را به کابل نزدیک نمود. موضوع دیگر تقسیم سرحد بین ایران و افغانستان که به جنجال کشیده بود و دولت افغانستان برای حل موضوع از دولت ترکیه خواسته بودند که به حیث حکم (میانجی) در بین قرار گیرد و دولت ایران هم حکمیت ترکها را قبول نموده بود، جنرال عبدالرحیم با پشت کار و وطن پرستی که داشت با ارائهٔ اسناد توانست تا حقانیت گفتار خویش را به کرسی بنشاند و به موضوع خاتمه دهد.

شهر هرات در دوره تیموری های هرات یکی از بزرگترین پای تخت های کشور های جهان بود و از لحاظ علم و ادب و صنایع و هنر رنسانس شرق بود. اما پس از سقوط تیموریان و به وجود آمدن صفوی ها در ایران و مغولی در هند و شیبانی ها در ماورانهر، اکثریت دانشمندان و علما و هنرمندان به اصفهان انتقال داده شدند و

یا به هند و ماورانهر رفتند و در هرات و در سراسر کشور ما تاریکی چیره میگردید و گردیده بود. اما نایب سالار عبدالرحیم خان همینکه معلومات بدست آورد که کمونست ها کتابخانه های شخصی و رسمی بخارا را به آتش کشیده و از بین می برند با همکاری قونسل بخارا توانست که هزاران جلد کتاب اسلامی و ادبی و تاریخی را بدست آورده و رونق پیشین هرات را دوباره زنده نماید و این یکی از با ارزش ترین خدمات عقاب کوهستان است.

عمل دیگری از مردی و مردانه گی نایب سالار عبدالرحیم خان این بود که شخصی معروفی از هرات مورد خشم دولت مرکزی قرار گرفت و از مرکز مکتوب گرفتاری او به هرات صادر گردید.

شخص متهم از کابل خبر شد و یا مکتوب که به ولایت هرات رسید بود خبر شد. پیش از اینکه نامه به والی برسد، شخصاً نزد والی رفت و موضوع را با او در میان گذاشت، نایب سالار به همان خصلت مردانگی او را اجازه خروج از هرات داد. زمانیکه مکتوب را نزد والی به غرض گرفتاری متهم بردند موصوف در پای مکتوب امر اجرای آنرا داد ولی نفر وجود نداشت. در زمینه قصهٔ از عیاران داریم که چنین است:

گروهی از عیاران بر کوهی جمع بودند، اتفاقاً عیاری بر آن گذشت. گفتند ما را سه سوال است اگر جواب دهی مهتر ما هستی، و گرنه

مهتری ما را بپذیر.

اول: اینکه جوانمردی چیست؟

دوم: فرق جوانمرد با ناجوانمرد کدام است؟

سوم: اگر جوانمردی بر رهگذری نشسته باشد، مردی از آنجا بگذرد، بعد از ساعتی دیگری با شمشیر برهنه بیاید و از او بخواهد آیا مردی را با این نشان دیده ئی وی چه جواب بگوید؟ اگر گوید دیدم سخن چین است و اگر گوید ندیدم دروغگوست و این از جوانمردی بدور است.

در میان عیاران مردی بنام ابوالفضل بود گفت جواب او را میدهم: اول جوانمرد آنست که هر چه گوید کند، آن مرد از آنجا که نشسته است برخیزد و در جای دیگری نشسته و گوید تا زمانیکه من اینجا نشسته ام کسی نگذشته است. جوانمردی راز داری است و مردی نیست که جوانمرد کسی را تسلیم کند.

بناً بروی این تعریف حقا که جوانمردانی با نام و نشان داشتیم که عقاب کوهستان یکی از آنها بود. بهرحال خصلت دولت های استبدادی و غیر ملی آنست که هر که و از هر قماشی که باشد همینکه به شهرت برسد و در بین مردم اعتبار پیدا نماید به اصطلاح خصم جان مستبدین غیر ملی و مزدور قرار گرفته و به انواع توطئه و دسیسه و پروپاگند او

را از بین میبرند. یکی از این قهرمانان جنرال عبدالرحیم خان عقاب کوهستان میباشد که روانش شاد باد.

محمد آصف آهنگ

ونکوور – کانادا

سخنی کوتاه در بارۀ این رساله

عبدالعلی نور احراری

مرحوم نایب سالار عبدالرحیم خان در زمرۀ شخصیت های بزرگ از رجال سیاسی و اداری کشور به شمار می رود که کار نامه هایش در صفحات تاریخ بازتاب گسترده داشته است. این افسر دلیر و با شهامت چه آنگاه که مسؤلیت حفظ و حراست سرحداد هرات را به دوش داشت و چه در دورۀ بود که به حیث نایب الحکومه یا والی هرات ایفای وظیفه می کرد، با کمال صداقت تدبیر و امانتداری امور محوله را به پیش می برد و از حسن نظر مردم بهره مند و از احترام خاص برخوردار بود. اجرای صادقانه وظایف دولتی وی در امور دیگر نیز چشم گیر بوده و همگان به وی به دیدۀ احترام می نگریستند. همین صفات ستوده و خصایل حمیده موجب شد که نام وی در ردیف بزرگان و نامداران در صفحات تاریخ کشور ثبت گردد.

محبوبیت مرحوم نایب سالار در هرات از چند جهت برجسته و برازنده می نماید:

ادارۀ مردمی را ایجاد کرده بود که در آن نخبگان، فضلاء و دانشمندان شرکت کرده و در مسایل مهم به مشوره و غور پرداخته و تصمیم می گرفتند. این تصامیم توسط مرحوم نایب سالار مورد تایید قرارگرفته و عملی می شد.

اتکای وی بر اردۀ مردم استوار و در اخذ تصامیم قاطع و در احکام شریعت پابند بوده و آن را در همه امور تطبیق می کرد.

فیصله قضا را بدون تعلل در جامعه پر تنش آن زمان به معرض اجرا قرار می داد و مردم را از شر مفسدان، رهزنان و ستمگران در امان می ساخت. به علم و دانش علاقۀ زیاد داشت و نقش وی در این عرصه بارز و نمودار است. چنانچه آثاری ارزشمند از تالیف و ترجمه در آن زمان در مطبعه "دانش" که به اثر توجه وی پا به عرصۀ وجود گذاشته بود، به چاپ رسید و انتشار یافت.

اغتشاشات داخلی سال ۱۳۰۷ هجری شمسی (1928 مسیحی) که سبب فروپاشی دولت امانی و رویکار شدن امیر حبیب الله کلکانی گردید، موجب شد که پای مرحوم نایب سالار به هرات کشانده شود.

قبل از آن شورش نظامیان علیه وزیر محمد ابراهیم خان

نایب الحکومه هرات که متأسفانه به قتل محمد ابراهیم خان انجامید و محمد غوث خان قوماندان عسکری هرات را به صحنه کشانید موجب آن شد تا امان الله خان شخص مورد اعتماد خود شجاع الدوله خان را که به وزیر امنیه مشهور و قبل بر آن به حیث نایب الحکومۀ هرات کار کرده بود بار دیگر به هرات بگمارد.

آنگاه که نایب سالار با سپاهیان خود از میمنه به سوی هرات روان بود در مسیر راه میان او و سپاهیان اعزامی هرات زیر فرماندهی محمد غوث خان، زد و خورد اندکی صورت گرفت و محمد غوث خان شکست خورد و به خاک شوروی فرار کرد.

نایب سالار وارد هرات شد و شجاع الدوله خان بَست نشین گازرگاه گردید (در گازرگاه پناه برد). نظر به شناخت و دوستی که میان هر دو موجود بود قرار بر آن شد تا شجاع الدوله خان به معیت میر غلام حیدر خان میر گازرگاه و عبیدالله خان مجددی به اسلام قلعه رفته تا از آن جاه به ایران سفر نماید.

مرحوم عبدالرحیم خان نایب سالار از آن زمان تا سال ۱۳۱۳ هجری شمسی (1934مسیحی) به حیث نایب

الحکومه هرات ایفای وظیفه کرد.

هرچند نظام سلطنتی محمد نادرشاه و محمد ظاهر شاه، نسبت همکاری مرحوم نایب سالار با امیر حبیب الله کلکانی در باطن از وی دل خوش نداشتند ولی ظاهر سازی کرده و با مصلحت اندیشی او را در وظیفه اش ابقا کردند. متقابلاً نایب سالار نیز اوضاع هرات را از آنچه بود حساس تر و پر تنش تر وانمود کرده و نظام مرکزی را در جاگزین ساختن شخص دیگری عوض خود دچار شک و تردید می ساخت. این امر سبب شد تا مدت درازی در هرات به وظیفه اش ادامه دهد.

هر چند خدمات مرحوم نایب سالار عبدالرحیم خان در هرات از جهات زیادی درخور ستایش است ولی در مسأله حد بخشی یا تثبیت مرز میان ایران و افغانستان که سر انجام به حکمیت فخرالدین التای جنرال ترکی صورت گرفت از همه بیشتر است و سعی و تلاش آن شخصیت وطن دوست از هر جهت ستودنی است که تفصیل آن در متن این رساله آمده است.

شخصیت معروف هرات مرحوم محمد سعید مشعل که همه جا با هیأت اعزامی وزارت خارجه در امر حکمیت وارد

هرات گردیده بود، در یاداشتهای که به اختیارم گذاشته چگونگی حوادث و قضایا را به نحو جالبی به نگارش گرفته و از خدمات مرحوم نایب سالار به تفصیل صحبت کرده است.

از دوست عزیزم جناب انجینیر عبدالکریم صافی نوۀ مرحوم نایب سالار که این رساله را قبل از نشر به جهت مطالعه من فرستاده اظهار سپاس و شکران می نمایم.

تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

عبدالعلی نور احراری

کلفورنیا - امریکا

یک دورۀ دموکراسی در هرات

من در هرات به دنیا آمدم و در آنجا کلان شدم، وقتیکه به سن جوانی بودم پدر کلان اندرم (حاجی محمد عمر) قصه های از زمان اغتشاش هرات به ما میگفت. او همیشه نام های محمد غوث خان، وزیر ابراهیم خان، هاشم خان و نایب سالار عبدالرحیم خان را به زبان می آورد. داکتر احمد یار در زمان نایب سالار عبدالرحیم خان به حیث نایب الحکومۀ هرات پدر کلانم عسکر بود و در سرحد بین افغانستان و ایران وظیفه داشت. او میگفت که در آن زمان زیر مراقبت نایب سالار عبدالرحیم خان سرحد بین هرات و مشهد طوری تحت کنترول بود که هیچ فعالیت غیر قانونی صورت گرفته نمیتوانست.

من همیشه فکر می کردم که چرا هرات از دیگر مناطق افغانستان فرق دارد، چطور این به وجود آمده و کدام شخص این را به وجود آورده. زمانیکه من در مکتب ابتدائی بودم، پدرم به حیث وکیل شاروالی هرات انتخاب شد. انتخابات سری و مستقیم بود. مردم رأی خود را به صندوق های رأی می انداختند. شار وال هرات از همان زمان از طریق رأی گیری انتخاب میشود (به استثنای دورۀ طالبان). در حال

حاضر تمام شاروال ها در افغانستان از طریق حکومت مرکزی مقرر می شوند به استثنای هرات.
شورای هرات که نایب سالار عبدالرحیم خان آن را تاسیس نموده بود تا کنون زیر نام شورای ولایتی موجود است.
ایجاد کلوپ ادبی، افتتاح کتابخانهٔ عامه هرات، نام جدید اخبار هرات "اتفاق اسلام" و بسیار فعالیت های دیگر در انکشاف هرات از دوستی نایب سالار صاحب به مردم هرات و عشق به وطنش بود. اگر من بنویسم که نایب سالار عبدالرحیم خان در انکشاف هرات چه کرده ضرورت به نوشتن یک کتاب دیگر میشود.
از انجینیر عبدالکریم صافی تشکر میکنم که به من موقع دادند تا چیزی در مورد زادگاه خود هرات بنویسم. آز همان ابتدا که انجینیر صاحب صافی را ملاقات نمودم، فهمیدم که او یک انسان خوب بوده و از سال 1986 تا اکنون در خدمت افغانهای مقیم ونکور بزرگ می باشد. در اتحادیهٔ افغان – کانادائی بریتش کولمبیا انجینیر صاحب صافی به حیث رئیس، معاون رئیس، عضو هیأت مدیره، رئیس کمیتهٔ انتخابات، عضو کمیتهٔ جمع آوری اعانه، عضو کمیتهٔ امور دینی و عضو کمیتهٔ اساسنامه خدمت نموده است. او همچنان مدت شش سال اطفال و نو جوانان افغان را در مکتب سید جمال الدین افغان لسان دری و علوم دینی درس داد. خدمات انجینیر صاحب صافی بدون در نظر داشت قوم، مذهب، زبان و یا دیگر عوامل به همه می باشد. او همیشه کوشش مینماید تا صلح و اتحاد را در جامعهٔ افغانهای مقیم وانکور

بوجود آورد.
پوهاند داکتر نبی احمد یار .Ph. D (پوهنتون آتاوا ۱۹۷۷)
سابق رئیس پوهنځی تعلیم و تربیه
پوهنتون کابل

ونکور - کانادا

سعدیا مرد نکو نام نمیرد هرگز

مرده آنست که نامش به نیکوئی نبرند

داکتر فخرالنسا فیضانی

"افغانستان سرزمین گلهای آدم چهرۀ وفادار به عهد الست متآسفانه مرد شناس کم دارد. " شخصیت خبیر، دلسوز، آگاه ووطندوست چون نائب سالار عبدالرحیم خان از جمله افتخارات تاریخ قرن اخیر کشور هستند. طوریکه درین رساله درج است ایشان بر علاوۀ خدمات مسلکی یعنی تامین امنیت و استقرار نظم و دسپلین، در بخشهای دیگر منجمله عرضه ای خدمات عام المنفعه ملی مثل گسترش فعالیتهای ادبی و فرهنگی (نشر کتب و مجله هرات) بهبود و اصلاح سیستم قضائی، انکشاف امور ساختمانی اعمار راه های مواصلاتی نیز خدمات شایسته نموده اند. که باید ملت افغانستان و بویژه نسل جوان کشور نسبت به آن آگاهی یافته وقدر دانی مینمود. ولی بد بختانه زمامداران فاسد حکومت سلطنتی محمد زائی وجود چنین شخصیت های خبیر ملی را بحکم خارچشم دانسته تحمل نمیتوانستند لذا اسم و رسم همچو بزرگان را درهالۀ ای از فراموشی پیچیدند تا مبادا ملت خدمتگزاران واقعی شانرا تشخیص داده پیروی نمایند که این جفای بزرگ یعنی عدم حضور معنوی چنین شخصیت های مبتکر و مسؤلیت پذیرنظامی، سیاسی واداری، مملکت ما را به منجلاب قحط الرجال واقعی کنونی مصاب وقعر مصیبت های معاصر سوق داده است. جا داشت بپاس قدر دانی از خدمات شایسته این شخصیت نخبه ای نظامی و ملی کشور یکی از مؤسسات علمی، نظامی ویا ملکی مثل مکاتب، سرکها و جاده ها نامگذاری میشد تا

نسل های آینده با معماران اصیل و دلسوزملی سرزمین شان معرفت و محبت میداشتند و حس پاک حب الوطنی شانرا مشعل راه بازسازی میهن مینمودند با تاسف که آنهم نشد میسر وسودای خام ماند.

روحش شاد و کارنامه های شاذ ونیک شان پاینده باد

داکتر فخرالنسا فیضانی

مونتری کلفورنیا اکتوبر ۲۰۱۹

یاداشت نویسنده: وزارت اطلاعات و فرهنگ افغانستان در این اواخر یک سرک و یک چهار راهی را در محمود راقی مرکز ولایت کاپیسا به نام مرحوم نایب سالار عبدالرحیم خان نامگذاری نموده است.

به یاد یک جفا دیده ی میهندوست

(درحاشیه کتاب "نایب سالار عبد الرحیم خان")

نصیرمهرین

تاریخ افغانستان، مانند تاریخ هر کشور دیگری، اگر حکایتگر رویدادها، سیر حرکی جریانات رنگارنگ و تبارز شخصیت های گوناگون است؛ سخنان درد آمیز و اشک آلود از جفاورزی، توطئه، دروغ و جعل را اندک ندارد. درد مندانه باید افزود که بسیاری از این ناهنجاری های آسیب زا برای وطن، نانوشته وشفاهی درسینه ها گریستند و با خاک زیستند. اگر اندکی روی در کاغذ نهادند و نوئشته شدند، دیرتر برای علاقه مندان رسیدند. هرگاه این تاریخ به دور از غرض و مرض، به دور از تعصب، دوستی و دشمنی وعصبیت های مختلف، بیشتر در روی کاغذ آید، نسل آرزومندِ دریافت پسمانی وپسروی های دل آزار که بر وطن تحمیل شده است، به ریشه های آن، با درک مفهوم راستین تاریخ آشنا می شوند و تاریخ نیز با رهایی از دیکته های دروغین حاکمیت و اسارت از زنجیر های جعل آن، رهایی می یابد.

نگارنده از آنروز که بیتی از شادروان عبدالکریم نزیهی"جلوه" را در کتاب افغانستان در مسیر تاریخ، دیدم، شاید عامل پویاتر و انگیزه یابی شد، برای شناخت عزیزان بیشماری که با دلهای پاکیزه و دارنده ی آرزوهای شریفانه، ناشاد رفته اند.

منظورم این بیت است:

هرکجا لاله رخی با قد سروی دیدید
یک نفس یاد از این جلوه ی ناشاد کنید

تأمل پیهم بر این سخن آرزومندانه، گویای بار امانتی شد که نسل دل آزرده، ناشاد و شکوه مند، بر شانه های ما نهاده اند. اندیشیدن بیشتر و دریافت مدارک گویا و رسا، حکایت از آن داشت که شناخت جفاورزی، با ابعادی از همزادانش مانند توطئه، دروغ، شکنجه، زندان ویا هم اعدام، شخصیت ها، خانواده ها و در نهایت افغانستان را آسیب جبران ناپذیر رسانیده است.
در راستای این دیدار و ادای دین نمودن با این سخن: که من لاله رخی با قد سروی دیدم، عزیزان، غنیمت های گرانبها، ناشاد و دردمند رفته گانی را آشنا شدم که عبدالرحیم خان کوهستانی، شهرت داشته با نام نایب سالارعبدالرحیم خان، از آن جمله است.
پیشتر از آن، در حلقه های خانواده گی، وقتی بزرگ سالان سخنی از افراد واشخاص داشتند، بسا موارد، این نتیجه گیری را می شنیدیم که " بی گناه و ناحق زندانی شد"
سیر زنده گی ونقش نایب سالار حکایت از آن دارد که اتخاذ موضعش، گونه یی از برداشت دقیق، با احتیاط و تدبیر را همراه داشته است.
بر این مبنا، در موضعگیری های زمان فروپاشی نظام امانی، عنصر اطمینان از پایان یافتن عمر آن نظام برایش مسجل بوده است. از آنروی نیازی برای نگهداشت نظام فرو پاشیده نمی دید. و در دوره ی نـُـه ماهه امیر حبیب الله که معبری بود برای پیوند دادن ایام پایان یافتن نظام پیشین، با نظام محمد نادرشاهی، این برداشت و موضعگیری را مدبرانه به عنوان شخصیت مجرب و کار آزموده رهنمود قرار داد.
اما آنچه در آن ایام در هرات انجام داد، ستایشش را در نوشته های هموطنانی می یابیم که به نقش او بیطرفانه نگریسته اند.
در هرات بود که گشایش جبهه ی قومی- منطقه یی مورد نظر محمد نادرخان در پکتیا و چندی بعد در مشرقی، برایش حالی می کند که برادران قدرت را می گیرند. این تنها نایب سالار کوهستانی نبود که چنان برداشتی داشت. در کابل عده یی دیگر نیز بودند که تصور می کردند، محمد نادر و برادرانش برای برگشت شاه مخلوع درافغانستان

قدم نهاده اند. زیرکی و تدبیر محمد نادر هم چنان بود که آن ذهنیت وتصور را چاق تر می نمود. جز تعداد اندکی مانند مظلوم بزرگوار دیگر، محمد ولی خان"کفیل سلطنت" که توهمی نداشت، زیرا بیش از دیگران محمد نادر و مکنونات او را می شناخت. حتا شخصیت عزیزی مانند غلام محی الدین خان انیس که حق بسیاری بر مردم آزاده و تحول طلب دارد، کابل و مدیریت جریده ی حبیب الاسلام را ترک گفت و رفت به سوی جنوبی. تصورش این بود که افغانستان روی بهبودی می بیند. اما محمد نادر شاه او را به زندان سپرد که در همانجا با دل ناشاد جان خشید.

نایب سالار با آن مواضع نشانداد که فراتر از اشخاص، در بحرانی ترین اوضاع، وطن برایش مهم است. آنجا که توان و قدرتی داشت به عنوان نایب الحکومه در هرات، دقیقاً چنین موقفی را به نمایش نهاد که طرفدار خونریزی های بی لزوم نیست.

عدم موضعگیری اش علیه تلاش های برادران قدرت جو، با واکنش محیلانه ی روبرو شد. دستش را از هرات گرفتند و او را وزیر و بعد معاون نام نهاد، نمادین صدراعظم معرفی کردند. در واقع حکومت خاندانی چند برادر، از چنان ساختاری شکل گرفته بود که غیر از خود را بیگانه تلقی می کرد و تحمل شخصیتی مانند نایب سالار را بر نمی تابید.

در نتیجه، علیه شخصیتی حاضر وآماده برای خدمت به وطن، بهره مند از تجربه ی کافی، هنگام آغاز شورش صافی، از سوی حکومت توطئه شد که نایب سالار، شورشیان را طی نامه یی تشویق وترغیب نموده است که به شورش ادامه بدهند!

چون وجدان، عدالت، بازپرس و اعتراض در نظام استبدادی خودکامه گان، مفقود است، نایب سالار را در زندان نگهداشتند.

اگر از جفاورزی می گوییم، یکی از نمونه هایش ظلم وستم در حق او است.

سال ها پیش هنگامی که مشغول انتشار سلسله نوشته هایی با

عنوان کودتا های نام نهاد بودم، از برکت آشنایی با دوست ارجمند، داؤود ملکیار، اطلاعات جمع آوری شده ی ایشان برایم کمک بسیار نمود. در همان وقت بود که گزارش موثق از جفاورزی، توطئه وستم در حق نایب سالار به سخن آمد و روشن شد که: سردار محمد داؤود، سید عالمشاه خان از نظامیان و امنیتی های رازدار را وظیفه داده بود که به قلم کسی یک نامه تهیه کن که نایب سالار عبدالرحیم خان برای مردم صافی نوشته است ... این نامه به قلم سید ظاهرشاه(در دوره ی دوازده شورای ملی وکیل شکردره) نوشته شد. بعد حکومت، رادیو و جراید زیر نظر به آن استناد جستند و زمینه ی زندانی شدن نایب سالار فراهم گردید.

برای مطالعه جزییات علاقه مندان می توانند به کتاب جفای بزرگ، تألیف جناب داؤود ملکیار و کودتاهای نام نهاد، نوشته ی نویسنده این سطرها مراجعه کنند.

چنین دروغ و توطئه مسخره اما ستمگرانه را در توطئه ویا جفای بزرگ علیه محمد هاشم میوندوال وتعداد دیگر از هموطنان نیز می بینیم: هنگامی که ادعا کردند که از دودکش منزل وکیل سیف الرحمن نامه حکومت پاکستان را به دست آوردیم!

جای مسرت است که تعدادی از اعضای خانواده ها وشخصیت های جفا دیده، با پشتکار و جستجوی پیهم، به روشنی موضوعات پیشینه می پردازند. کتاب"نایب سالار عبدالرحیم خان، تألیف محترم انجینیر عبدالکریم صافی، تحسین چنین زحمتی را با خود دارد. کتاب دارنده ی این امتیاز نیز است که به زبان فارسی دری و انگلیسی در یک جلد انشتار یافته است.

من از فرستادن کتاب وجملات لطف آمیزی که در پیشانی آن نوشته اند، از مؤلف کتاب جناب انجینیر عبدالکریم صافی ابراز امتنان دارم. کار تاریخ چنین است. گذشت زمان نام بهبودخواهان را فراز می آورد. حتا از آنانی که پیکر آزار دیده ی شان معلوم نیست در کجا زیر آوارخاک برده شده است. از سوی دیگر، توطئه گران دروغ بافان،

جفاورزان، ستمگران در جایگاهی فرو می روند که سرزنش تاریخ وانسانیت را با خود دارد. حتا اگر بلند ترین جایگاه و مفشن ترین قبرها را اشغال کرده باشند.

نصیر مهرین

هامبورگ – آلمان

اقتباس از سایت انترنتی رنگین

مقدمه

در مورد شجاعت، صداقت، وطن دوستی و خدمات صادقانه شخصیت ملی افغانستان مرحوم نایب سالار عبدالرحیم خان کتب، رساله ها و مقالات متعددی در داخل وطن و خارج افغانستان در زمان های مختلف به چاپ رسیده است. خواستم تا یک تعداد مطالب پراگنده را از انجینیر عبدالکریم صافی از کتب، صافی رساله ها، مجلات و روزنامه های مختلف جمع آوری نموده و شمۀ از خاطرات آن مرد بزرگوار را که از زبان بزرگان فامیل و دوستان آن مرحومی شنیده ام بر آن علاوه نمایم. روزی در جریان صحبت ها در مورد نایب سالار عبدالرحیم خان محترم محمد آصف آهنگ سیاست مدار، شاعر، و مورخ شهیر کشور چنین فرمودند " برای من این مهم نیست که او جنرال، وزیر و یا معاون صدراعظم بود. برای من این مهم است که او یک خدمتگار صادق وطن و یکی از عیاران، جوانمردان و یکی از قهرمانان نامی افغانستان بود. تنها خدمات و کارنامه های آن

مرحومی در ولایت هرات ایجاب یک کتاب جداگانه را می نماید."
تشویق دوستان بخصوص صحبت ها و راهنمایی های استاد محترم محمد آصف آهنگ به من قوت بخشید تا به این کار اقدام کنم و صفحهٔ به گذشته های تاریخ وطن بیفزایم.
نوشتن کتاب راجع به یک شخصیت نامی و خدمتگار صادق وطن ایجاب وقت کافی، مطالعه فراوان و موجودیت منابع متعدد را می نماید. با امکانات محدودی که در اختیار داشتم و به عقیدهٔ استاد عالیقدر جناب محمد اسحق نگارگر، گردی که با گذشت زمان و شرایط نامناسب سیاسی بر چهره تابناک یکی از خدمتگاران صادق وطن اثر گذاشته بود، شخصیتی که در شرایط نهایت دشوار در ولایت غربی افغانستان عزیز(هرات) با تدابیر مدبّرانه، درایت و شهامت به کمک اهالی شریف هرات امن و آرامش را برقرار نموده بود و سرحدات غربی کشور را از خطر تجاوز و دستبرد حتمی نجات داد، تا حد امکان پاک نمایم.[1]

عبدالکریم صافی ونکور - کانادا

---

1 . محترم استاد محمد اسحق نگارگر در نقدی که بر کتاب (افغانستان بعد از مشروطیت) نوشته محترم داکتر اجرالدین حشمت چاپ تورنتو – کانادا تحریر نموده است، در صفحه ۲۳ کتاب مذکور چنین می نویسند: ⟸

اظهار امتنان

از کاکای عالیقدرم محترم محمد اسحق سپاسگزارم که در نشر این اثر رهنمایی های عالمانهٔ خویش را از من دریغ ننموده و چند جلد کتاب و فوتو های پدر بزرگوار شان را در اختیار من گذاشتند.
سپاس از دوست بزرگوارم محترم اسد سخی فرهاد که این اثر را از زبان دری به انگلیسی ترجمه نموده است. اظهار امتنان میکنم از دوست محترم و عالیقدرم جناب داکتر عبدالواحد حسنی که متن دری و انگلیسی آن را مقایسه نموده است. تشکر از خانم عزیزم زینب صافی که از آغاز این اثر تا ختم آن از کمک ها و راهنمای های وی مستفید بودم. تشکر می کنم از دختر عزیزم حمیده صافی شاگرد پروگرام دوکتورای رشته بیالوجی پوهنتون سایمن فریزر[۱] ولایت بریتش کولمبیای کشور کانادا که متن انگیسی آن را با حوصله مندی مطالعه و اصلاح نمود. از نظریات نیک و سودمند محترم استاد عبدالحکیم صافی سابق رئیس دیپارتمنت تاریخ اکادمی علوم افغانستان و مولف کتاب "نایب سالار عبدالرحیم خان در آئینه تاریخ معاصر کشور" صمیمانه تشکر می نمایم.

۱. Simon Fraser University of British Columbia Canada

"و از همه برتر اینکه یکی از درخشان ترین چهره های مردم ما را که در یک مرحلهٔ حساس و بحرانیی تاریخ، هرات را از شر تجاوز همسایهٔ غربی نگاه داشت، آری چهرهٔ عبدالرحیم خان نایب سالار را که بدبختانه گرد فراموشی بر رخسارش نشسته و او را تقریباً از یاد برده بود دوباره به یاد تاریخ و تاریخ نویسان داده است."

عبدالرحیم خان در زمان حکومت امیر حبیب الله خان سراج الملته والدین

نائب سالار عبدالرحیم خان فرزند عبدالقادرخان نواده نور خان بابای صافی در اواسط سلطنت امیر عبدالرحمن خان مصادف به سال 1274 هجری شمسی (1895 مسیحی) در قریه علی خیل روستای محمود راقی مرکز فعلی ولایت کاپیسا تولد گردید.

عبدالرحیم خان در ایام جوانی به سپورت های محلی مانند تیر اندازی، نیزه زنی، اسپ سواری، شکار وشنا علاقهٔ زیاد داشت وسپورت های متذکره را از پیر مردان وجوانان زادگاهش آموخت. موصوف ازاوایل نو جوانی فردی بود دارای هیکل قوی واز نعمت صحت وسلامت جسمی برخوردار بود.

موصوف ارادهٔ قوی، اخلاق عالی وعلاقمند به فراگیری مهارت های نظامی داشت. موجودیت این خصائل در وجودش سر انجام او را فرد نظامی وصاحب مهارت در أمور اداره و رهبری بار آ ورد.

امیر حبیب الله خان سراج الملته والدین برآن شد که از

بزرگ زاده گان افغانستان دسته بنام "سروس" و دسته بنام "پروانه" انتخاب شود تا گارد محافظان امیر را تشکیل دهد.

مرحوم عبدالرحیم خان بعد از سپری نمودن دوره آموزش تعلیمات مسلکی در رشته های مختلف عسکری را در دوره حبیب الله خان (دوره سراجیه) فراگرفت و به مسلک عسکری پیوسته بود.

موصوف برای دسته سروسان حضور امیر که تعداد شان به بیست نفر می رسید شخص مناسب بود.

عبدالرحیم خان مدت سه سال میعاد خدمت را در دسته سروسان حضور امیر در کمال صداقت به پایان رسانیده و بار بار مورد نوازش امیر قرار گرفت.

محترم محقق عبدالحکیم صافی سابق رئیس دیپارتمنت تاریخ اکادمی علوم افغانستان در اثر ارزشمند ش "نائب سالار عبدالرحیم خان در آئینه تاریخ معاصر کشور" رتبه عسکری سروس را بریدمن ذکر نموده است."[۲]

بعد از آنکه عبدالرحیم خان دوره سروسی را به انجام رساند، امیر حبیب الله خان، موصوف را جهت اعمار و ترمیم سرک کابل - جلال آباد یعنی از پل هاشم خیل الی

گندمک موظف نمود. موصوف با تبارز لیاقت و انجام خدامات صادقانه اعمار سرک مذکور را به پایه اکمال رسانده و به کابل مراجعت نموده و به پاس خدمات شایسته اش به رتبه جگرنی ارتقا و به فرقه عسکری هرات توظیف گردید. عبدالرحیم خان مدت ده سال در فرقه عسکری هرات مصروف خدمت بود.

در هنگامیکه عبدالرحیم خان در فرقه عسکری هرات بود، امیر حبیب الله خان در شکارگاه کله گوش به شهادت رسید. محترم عبدالمالک ساپی "کنری" در اثر معروفش (دساپیانو پیژند گلوی)چنین می نویسد:

" در ۲ حوت ۱۲۹۸ هجری شمسی (21 فبروری 1919 مسیحی) امیر حبیب الله خان در شکارگاه کله گوش لغمان بقتل رسید و شهزاده امان الله خان به اسرع وقت قدرت را در کابل بدست گرفت. در ۶ حوت ۱۲۹۸ هجری شمسی (25 فبروری 1919 مسیحی)عبدالرحیم خان پیام تبریکیه لشکریان هرات را به ابتکار خویش به امان الله خان فرستاد. سردار محمد هاشم خان در این وقت قوماندان عسکری هرات بود. موصوف از این اقدام جسورانه عبدالرحیم خان آگاه شده و به گرفتاری او اقدام نمود.

مگرعبدالرحیم خان با تدبیر و جرئت فوق العاده توانست هم خود را نجات دهد و هم امنیت را در آنجا برقرار نموده و پشتبانی خویش را از امان الله خان اعلام کرد. امان الله خان که از این اقدام عبدالرحیم خان آگاه شد واز خدمات او قدردانی بعمل آورده وموصوف را برتبه غند مشری ترفع داد. ودر پهلوی آن وظیفه حفاظت سرحدات هرات را نیز برایش سپرد."[۳]

مرحوم استاد خلیلی در کتاب "قهرمان کوهستان" خویش راجع به موضوع فوق الذکر خیلی کوتاه چنین می نویسد:

"سردار محمد هاشم خان برادر محمد نادر خان سپهسالار که در آن وقت نایب سالار هرات و سردار محمد سلیمان خان پسرعمش والی هرات بود. چون سپاهیان در جلال آباد بسرکردگی غلام رسول و عثمان هراتی شورش برپا کردند و سپهسالار نادر خان را با خانواده اش به تهمت اشتراک در قتل امیر حبیب الله خان گرفتار نمودند. سپاهیان هرات نیز شورش نموده محمد هاشم خان و محمد سلیمان خان را گرفتار و می خواستند بقتل برسانند.

یکی از دو شخصیتی که آنها را از کشته شدن نجات داده عبدالرحیم خان بود. عبدالرحیم خان غرض عودت شان به

کابل و محافظت شان آنها را تا چغچران بدرقه کرد."[۴]

عبدالرحیم خان در امور سرحدات هرات مصدر خدمات برجستهٔ گردید که یکی از آن جمله موضوع رود خانهٔ چهل دختران بود. سرحد داران روس، رودخانه چهل دختران را تصرف و مانع جریان آب به کشک و چهل دختران گردیده بودند. در اثر مساعی عبدالرحیم خان، رود خانهٔ مذکور به مالک اصلی اش، افغانستان، تعلق گرفت و بیشتر از ده هزار جریب زمین در کشک و چهل دختران مزروع گردید.

گرچه امان الله خان بعد از اعدام مستوفی الممالك محمد حسین خان (شوهر همشیره عبدالرحیم خان و پدر مرحوم استاد خلیل الله خلیلی) به خانواده و نزدیکان او چندان اعتماد نداشت ولی از خدامات صادقانه عبدالرحیم خان بخصوص در حفاظت از سرحدات ولایت هرات تقدیر بعمل آورده و برایش در جوار شهرهرات قطعه زمین وباغی بخشیده وهمچنان یک هزار جریب زمین از همان اراضی را که در اثر مساعی عبدالرحیم خان در کشک و چهل دختران مورد بهره برداری قرار گرفته بود، به وی بخشید. زمانیکه عبدالرحیم خان از هرات تبدیل وبه کابل آمد تمام زمین های شخصی خود را که عبارت بود از زمینهای که دولت برایش

بخشیده بود و زمینهای را که خودش و پسرش مرحوم عبدالعلیم خان صافی به پول شخصی خویش خریده بودند به دهقانان و مردم هرات بخشید.

در سال ۱۳۵۵ حکومت جمهوری سردار محمد داود خان قانون اصلاحات اراضی را تصویب نمود. حکومت در شروع سال ۱۳۵۶ فورمه های تثبیت ملکیت را برای زمین داران توزیع نمود تا زمین داران مساحت و حدود اربعه املاک خویش را درج فورمه ها نموده و با اسناد که ملکیت شان را ثابت کند به دفاتر مربوطه املاک تسلیم نمایند.
در ماه سرطان سال ۱۳۵۶ شش نفر از زمین د ارانی که به اساس بزرگواری مرحوم نایب سالار مالک زمین شده بودند نزد پدرم مرحوم عبدالعلیم خان صافی سابق وکیل مردم کاپیسا درولسی جرگه افغانستان آمده و چنین گفتند:

"مرحوم نایب سالار صاحب زمانیکه به کابل تبدیل شد زمینهای خویش را طور شفاهی به ما بخشید. ما فعلاً کدام سند ملکیت بدست نداریم و درین مدت مالیه زمین را هم به نام مرحوم نایب سالار تحویل نموده ایم. اگر عرایض ما مورد قبول شما است لطفاً موضوع را در عقب فورمه ها تحریر فرماید و در غیر آن بیاید و زمین های خویش را تسلیم شوید".
مرحوم عبدالعلیم خان صافی چنین فرمود.
"پدر بزرگوارم مرحوم نایب سالار در حضور داشت من زمین های خویش را به شما بخشید و شما مالک زمین هستید". موضوع را بهصورت مفصل در عقب فورمه های شان نوشت.

عبدالرحیم خان در مدت وظیفه اش در هرات در برابر تجاوز روس ها و ایرانی ها عکس العمل نشان میداد که گاهگاهی منجربه وقوع برخوردهای کوچک و بزرگ در طول سرحدات می گردید.

موجودیت عبدالرحیم خان در راس اداره حفاظت سرحدات هرات برای روسها درد سر بود. لذا آنها به شاه امان الله خان شکایت نموده و تبدیلی او را از هرات خواستار شدند. جهت حفظ روابط دولتین موصوف به کابل خواسته شد اما از خدمات او در هرات مخصوصآ در رابطه به حراست از سرحدات قدردانی بعمل آمد. متعاقبآ عبدالرحیم خان در قوای عسکری مزار شریف به حیث قوماندان توپخانه مقرر گردید.

مرحوم استاد خلیلی در اثرش (قهرمان کوهستان) چنین می نویسد.

"نسبت نفوذ دولت شوروی انتظار میرفت که عبدالرحیم خان را مورد محاکمه و بازپرس قراردهند. اما کار گونه دیگری شد. مرحوم محمد ولی خان بدخشی که در آنوقت متصدی أمورخارجه و حربیه بود گفت: تاکی هر چه دولت روس بخواهد ما انجام دهیم. برای تامین نزاکت های سیاسی

عبدالرحیم خان ظاهراً بعنوان برگد توپخانه بفرقه مزار شریف تبدیل شده ودر خفیه کار های سرحدی آنجا را مراقبت نماید."[۵]

در سال 1305 هجری شمسی (1926 مسیحی) عبدالرحیم خان از کابل به مزار شریف رفته وظیفه جدیدش را اشغال نمود. دو سال و چند ماه گذشته بود که اوضاع وطن دگرگون شده و در سرا سر کشور مردم بر خلاف حکومت مرکزی قیام نمودند. امان الله خان خود را در برابر قیام مردم ضعیف یافت، هدایت داد یک قطعهٔ عسکری از مزار شریف به کابل ارسال گردد. مرحوم استاد خلیلی که خود شاهد عینی این همه جریانات بود و محترم محقق عبدالحکیم صافی درمولفات خویش چنین مینگارد:

"قوماندان فرقه مزارشریف عبدالرحیم خان را در راس یک قطعه عسکری به کابل فرستاد. بیست لک افغانی و چهار عراده توپ و مقداری اسلحه به نام برده سپرده شد که به کابل برساند. موصوف در عرض راه بود که همرا هان حبیب الله خان کلکانی جبیل السراج را در محاصره گرفته بودند و خود موصوف آماده هجوم به پایتخت بود.

عبدالرحیم خان بخاطر آنکه با طرف داران حبیب الله خان

روبرو نشود و امانتی را که برایش سپرده بودند به مرجعش برساند مسیر حرکت خویش را تغیر داده با وجود شدت برف و دشواری راه، سرک دره غوربند و چاریکار را گذاشته به راه گردنه حاجی گک خود را به کابل رسانده مبلغ ذکر شده، توپها و اسلحه را بکمال امانت داری و صداقت به دولت شاه امان الله خان تسلیم نمود."[۶]

سید مهدی فرخ نویسنده و دپلومات ایرانی که در آن زمان سفیر ایران در دربار کابل بود در صفحهٔ ۴۲۱ کتاب خویش بنام (تاریخ سیاسی أفغانستان) نیز تغیردادن مسیر حرکت و رسیدن نائب سالار عبدالرحیم خان را به کابل تائید می نماید.[۷]

دیدار عبدالرحیم خان با اعلیحضرت امان الله خان غازی

در کتاب یاداشت های مرحوم استاد خلیل الله خلیلی طی مکالمه با دخترش ماری خلیلی درین مورد چنین آمده است.

"یک روز یکی از مدیران وزارت مالیه بدون مقدمه به خانهٔ من

آمده گفت: وزیر مالیه می خواهد شما را ببیند. من تعجب کردم فهمیدم حتماً چیز مهمی است، بی درنگ به دیدن وزیر رفتم، وزیر مالیه به مجرد که مرادید، کفت: مبارک باشد، عبدالرحیم خان به خیریت به کابل رسید. مرا در آغوش خود گرفت و گفت: دشمن ها کوشش کردند اما خداوند به طرف ما بود.

عبدالرحیم خان در مهتاب قلعه که در سه کیلومتری کابل قرار دارد، خیمه زد. با وجود این که علاقه بسیار به دیدن مامایم داشتم، بهانه آورده به وزیر مالیه گفتم: هوا بسیار سرد است و من لباس گرم ندارم، ازین رو اکنون به دیدن مامایم رفته نمی توانم. وزیر مالیه فهمید که من از آمدن مامایم به کابل و پشتیبانی او از امان الله خان خوش نشدم. همه می دانستند که امان الله خان پدرم را کشته بود.

صبح آن روز عبدالرحیم خان با همراهان خود به چمن حضوری آمد، امان الله خان هم برای پذیرایی از عبدالرحیم خان به چمن حضوری رفت. امان الله خان جبین عبدالرحیم خان را بوسید و عساکر او را مورد نوازش قرارداد. رهبران مذهبی، دانشمندان و تعداد زیاد مردم از آمدن عبدالرحیم خان خوش نبودند. عبدالرحیم خان این سفر را از مزار شریف به کابل از راه بامیان و کوتل حاجی گک، که در آن وقت از برف پوشیده بود، طی کرده بود.

شام آن روز من به دیدن مامایم رفتم. اولین سوال من از او این بود که: در جواب مردم کوهدامن و کوهستان چی خواهی گفت؟ مامایم گفت: "فراموش نکرده ام که امان الله به تو چی کرده، من به شورش مردم احترام دارم، بیست سال است که من عسکر هستم، من به قرآن قسم یاد کردم که به خدا، وطن و پادشاه وفادار باشم و اختلاس نکنم. پول و عسکر که در اختیار من بود، مال امانت حکومت بود، آنرا به حیث یک مسلمان با ایمان ویک عسکر وفادار به کابل آوردم، هرچه ارادۀ خداوند باشد تسلیم هستم، برای من مردم و قوم بعد از خدا است." و این را اضافه کرد که امان الله به اشتباهات خود متوجه شده است. با وجود این فدا کاری بعد از چند روز امان الله خان را ظنین ساختند وقطعه عسکری عبدالرحیم خان را به قطعات کوچک متفرق نمودند."[۸]

مرحوم استاد خلیلی در مورد موقف عبدالرحیم خان در این هنگام چنین می نویسد:

"با وجود آنکه برادران، وابستگان و یکتعداد اقوام عبدالرحیم خان به حبیب الله کلکانی پیوسته بودند اما عبدالرحیم خان به میثاق عسکری پابند مانده بعد از استعفای شاه امان الله خان به مرحوم سردار عنایت الله خان (پادشاه سه روزه کابل) پیوست ولی بزودی

عنایت الله خان نیز استعفا نمود."[۹]

مرحوم استاد خلیل الله خلیلی طی مکالمه با دخترش ماری، در این مورد چنین فرموده است.

"من از یک طرف خوشحال بودم که گرسنه گی، بیخانه گی و سرگردانی را پشت سر گذاشته بودم، و از طرف دیگر متأثر بودم که در سراسر کشورم برادر کشی و خونریزی جریان داشت. بعد از ادای نماز شام به وزارت دفاع رسیدم. به دفتر مامایم عبدالرحیم خان رفتم، دیدم عبدالرحیم خان تلاش داشت با عنایت الله خان از طریق تیلفون تماس بگیرد. مامایم از دیدن من بسیار خوشحال شد.

در ده سال گذشته دوستان پدرم همیشه از من دوری می کردند، هر جا که می رفتم حق من پایمال می شد، چون پادشاه پدرم را کشته بود و از فامیل من نفرت داشت، همه می ترسیدند. دیدم که مامایم از دیدن من بسیار خوشحال شده، اما نمی خواست هیچ نوع تبصرۀ منفی در مورد امان الله خان بشنود. وقتی به من نگاه کرد، چشم هایش پر اشک شد، شاید مرگ پدرم و ده سال بدبختی ها و بی سروسامانی های من به یادش آمد. من هم به گریان شدم. تا امروز نمی دانم اشک های آن روز را چه خطاب کنم. مامایم مرا تسلی داد و گفت: "بچیم هر چیز را فراموش کن، خدا و وطن را از یاد نبر."

بلاخره توانست از طریق تیلفون با عنایت الله خان تماس بگیرد. عبدالرحیم خان برای پادشاه گفت: "خلیل الله پسر مستوفی و من ترا تبریک می گویم، امر کنید چه کرده می توانیم؟" پادشاه گفت: "فعلاً وزارت حربیه را سرپرستی کن، من بعداً با شما تماس می گیرم." در آن شب عبدالرحیم خان بالا ترین رتبه را در وزارت حربیه داشت. مرا به همراهی چهار نفر گارد به خانه فرستاد . تاکید کرد که از راههای فرعی بروید. همان شب حبیب الله یک حمله ناگهانی از طرف حسین کوت به خیرخانه و ده کیپک کرد. حبیب الله ارگ را محاصره کرد در حالی که هنوز عنایت الله در قصر بود تا صبح صدای توپ و تفنگ از کوه شیر دروازه، گنبد کوتوالی، کوه آسمایی، برج های ارگ و بالا حصار شهر را تکان می داد. عساکر امان الله خان که به حبیب الله خان تسلیم شده بودند، سرک های کابل را محاصره کرده بودند، مردم کوهستان و کوهدامن و پروان با حبیب الله خان یکجا شده بودند. حبیب الله در هزاره بغل که در دو کیلومتری شهر کابل در بین پایمنار و خیرخانه واقع است، سنگر گرفته بود، بیرق عنایت الله خان هنوز در ارگ بلند بود. عساکر مزاری که قبلاً به خانه های شان فرستاده شده بودند، به وزارت حربیه جلب شدند. هنوز عبدالرحیم خان یگانه مامور بلند رتبه در

وزارت حربیه بود. فردای آن من به وزارت حربیه رفتم تا از عبدالرحیم خان بپرسم که آیا پادشاه جدید به من ضرورت دارد یا خیر. وقتی به دفتر مامایم داخل شدم، او با عنایت الله خان در حال مذاکره تیلفونی بود. شنیدم از عنایت الله میپرسید آیا میتوانم بین حبیب الله و عنایت الله خان میانجیگری کرده و از جنگ و خونریزی جلوگیری نمایم. عنایت الله خان برایش گفت: رفتن شما ضرور نیست، من یک هیئت را که شامل اشخاص ذیل هستند برای مذاکره فرستاده ام. هیئت عبارت بودند از: سردار محمد عثمان خان، محمد صادق خان مجددی، سید محمد یونس خان، میزا عبدالقیوم مستوفی و رئیس مجلس وزرا. عبدالرحیم خان در جواب گفت: اگر اجازه تان باشد من و خلیل الله هم همرای هیئت برویم. پادشاه قبول نکرد.

عبدالرحیم خان برای عساکر خود اسلحه تقسیم کرده و برای جنگ آماده گی گرفت. عنایت الله خان از عبدالرحیم خان خواهش کرد که به باغ بالا رفته و کوشش کند تا حد امکان به میدان جنگ نزدیک شده و عساکر شکست خورده را مانع از باز گشت به کابل شود.

عبدالرحیم خان مرا به خانه رساند و خودش به سمت باغ بالا حرکت کرد، اما متأسفانه نتوانست عساکر شکست خورده را مجبور سازد که به طرف میدان جنگ بر گردند. عساکر شکست خورده آنقدر

خشمگین بودند که حتی می خواستند به عبدالرحیم خان فیر کنند."[10]

بعد از آنکه عنایت الله خان استعفا نمود وبا فامیل و همراهانش به هندوستان رفتند و حبیب الله خان وارد ارگ پادشاهی شده و از طرف مردم کوهستان و کوهدامن به پادشاهی انتخاب شد، عبدالرحیم خان در تپه مرنجان برای جنگ با حبیب الله خان آماده گی میگرفت.

مرحوم استاد خلیلی درین مورد چنین می فرماید.

"تفنگداران حبیب الله خان به برج کوتوالی بالا شدند و به طرف ارگ فیر کردند. فردای آن شب مذاکرات میان طرفداران حبیب الله و عنایت الله صورت گرفت. عنایت الله خان گفت که دروازه های ارگ را برای حبیب الله باز می کند، به شرط این که حبیب الله به عنایت الله و فامیلش اجازه بدهد که به هندوستان بروند. حبیب الله خان خواهش عنایت الله خان را قبول کرد. عنایت الله و همراهانش به هندوستان رفتند.

در آن شب یک عده از خویشاوندان کوهدامنی برای حفاظتم به خانه من آمدند. یک نفر را فرستادم که احوال عبدالرحیم خان را بیاورد، خبر رسید که عبدالرحیم خان با عساکر خود در تپه مرنجان در انتظار جنگ با حبیب الله است."[11]

دیدار عبدالرحیم خان با حبیب الله خان کلکانی

حبیب الله خان کلکانی داخل ارگ شده و عساکر امان الله خان و عنایت الله خان به او تسلیم شده و بیعت کردند. عبدالرحیم خان هنوز هم به صفت یک عسکر صادق به امان الله خان و عنایت الله خان وفادار بوده و برای جنگ با حبیب الله خان آماده گی میگرفت. در یاد داشت های مرحوم استاد خلیلی در این مورد چنین ذکر شده است:

"بعد از سپری نمودن یک شب در باغ بالا، حبیب الله خان به کابل آمد، آن روز یک عده از دوستان نزدیک حبیب الله خان به خانه من آمده و مرا نزد او به ولایت کابل بردند. دیدم که در چمن ولایت یکعده از عساکر حبیب الله خان آتش روشن کرده و به دور آن چای میخورند. سالون عمومی که آن را مهمان خانه هم می گفتند، و توسط امیرعبدالرحمن خان ساخته شده بود، از مردم پُر بود. در آنجاه حبیب الله را دیدم که در میان مردم استاده بود. در مقابل حبیب الله خان خاندان شاهی دست بسته ایستاده بودند و به دور شان عساکر مسلح حلقه زده بودند. هنوز دست حبیب الله از اثر زخمی که توسط

گلوله در شانه اش اصابت کرده بود، با بنداژ بسته بود. وقتی چشمش به من خورد، مرا با یک دست در بغل گرفت. در آن وقت صدها نفر از دوستان پدرم که از ترس امان الله خان با من حرف نمی زدند، من را در بغل گرفتند و اشک ها ریختند و حبیب الله خان به من گفت: "خلیل الله جان فوری پیش عبدالرحیم خان برو و برایش بگو حبیب الله گفت: این چه دیوانگی است، از کوه پایان شو، فوری پیش من بیا." من به طرف تپه مرنجان حرکت کردم. عبدالرحیم خان در تپه مرنجان بود، و برای دفاع از خود عسکر جمع کرده بود. عساکر حبیب الله در تپه بی بی مهرو، چمن حضوری و بالا حصار سنگر گرفته بودند که به تپه مرنجان حمله کنند. من برای عمرا خان داودزی که قوماندان قوا بود، گفتم که حمله را معطل کند، چون برای میانجیگری میان حبیب الله خان و عبدالرحیم خان آمده ام تا مانع خونریزی شوم. درین وقت عبدالوکیل خان خروتی، که قوماندان قطعه چهارم حبیب الله بود، نیز آنجا رسید. چون هردو از گارد های پدرم بودند، به حرف من گوش کردند. هنگامیکه به تپه مرنجان رسیدم، دروازه را برای من باز کردند. وقتی چشم من به عبدالرحیم خان خورد گفتم: " همرای کی جنگ می کنی؟ همرای برادر هایت جنگ می کنی؟ امان الله و عنایت الله هر دو از افغانستان خارج شده

اند (در آن زمان اعلیحضرت امان الله خان در قندهار بود-نویسنده). حبیب الله به کابل آمده، عساکر امان الله به حبیب الله تسلیم شده، تو با این هزار عسکر مزاری چه کرده می توانی؟" مامایم بعد از یک مذاکره طولانی و میانجیگری یک تعداد زیاد بزرگان قومی از کوهستان، کوهدامن و کابل، بخاطر جلوگیری از خونریزی و برادر کشی، قبول کرد که از جنگ منصرف شود، به شرط این که عساکر من را اجازه بدهد که به مزار به خانه های شان برگردند. بعد از میانجیگری بزرگان قومی و موافقه عبدالرحیم خان، من نزد حبیب الله خان برگشتم، حبیب الله خان تمام شرایط عبدالرحیم خان را فوری قبول کرد. صبح آن روز قرار شد همرای عبدالرحیم خان به ملاقات حبیب الله خان به ارگ شاهی برویم. آن روز مجلس دربار در قصر گلخانه در اطاق بلیارد جریان داشت، اشرافیان و مردمان صاحب رسوخ، اعضای خاندان سلطنتی، وزرا برای بیعت بحضور پادشاه آمده بودند. رهبران مذهبی، حضرت مجددی، آخوندزاده صاحب میا گل جان از تگاب و چند نفر دیگر به دور حبیب الله خان جمع بودند. سردار شاه محمود خان و سردار احمد شاه خان نیز حاضر بودند. آن شب حبیب الله خان لباس قوم جاجی را پوشیده بود. عبدالرحیم خان به اساس شرایطی که قبلاً موافقه شده بود از تبه مرنجان تا ارگ

پادشاهی محترمانه به سواری اسپ آمد افسران مزاری با وی بودند. من و عبدالرحیم خان از میان مردم کوهستان و کوهدامن خود را به حبیب الله خان رساندیم. حبیب الله از دیدن عبدالرحیم خان بسیار خوش شد. وقتی چشمش به عبدالرحیم خان خورد فوری گفت: "چرا از بامیان نزد من نیامدی که همه برادران و اقوامت با من بود؟". عبدالرحیم خان جواب داد: "چون من عسکر بودم به امان الله خان و پدرش بیعت کرده بودم. مرد در امانت خیانت نمیکند". بریگد عبدالسلام خان برادر بزرگ عبدالرحیم خان نیز آنجا حضور داشت. حبیب الله خان باز سوال کرد: "حالا چه می کنی." عبدالرحیم خان در جواب گفت: "اگر مردم افغانستان شما را به حیث پادشاه قبول کنند و به شما بیعت کنند، من هم به صفت یک فردی از مردم به شما بیعت می کنم. "مردمی که آنجا نشسته بودند خاموش بودند و فکر می کردند که شاید حبیب الله خان به عبدالرحیم خان به خاطر این که امان الله خان را کمک کرده بود، جزا بدهد. برعکس حبیب الله به آواز بلند به عبدالرحیم خان گفت: "من به شجاعت تو احترام دارم، پیش بیا که همدیگر را بغل کنیم و پیشانی ترا ببوسم. "عبدالرحیم خان یک بکس دستی خورد با خود آورده بود، من و دیگران حیران بودیم که در این بکس چه خواهد بود. درین وقت عبدالرحیم خان گفت:

"من یک عسکر هستم، با این کلاه و نشان نمی توانم به شما بیعت کنم. شرط مردی نیست که با آن کلاه به دیگری بیعت نمایم" کلاه و نشان خود را در بکس گذاشت، یک دستمال از بکس کشید و به سر خود بسته کرد. درین وقت حبیب الله پیشانی او را بوسید و گفت: "عبدالرحیم تو راستی عسکر هستی" او از عبدالرحیم خان پرسید: "رتبه تو در عسکری چیست؟" یک نفر از میان مردم به آواز بلند صدا کرد: " غند مشر." حبیب الله خطاب به من گفت: "خلیل الله جان یک فرمان نوشته کو که عبدالرحیم خان دو رتبه بالاتر در عسکری مقرر شود." رویش را به عبدالرحیم خان گشتانده گفت: "از طرف من به عساکرت سلام بگو، خودت فعلاً برو استراحت کو."[۱۲]

پدرم مرحوم عبدالعلیم خان صافی سابق وکیل مرکز ولایت کاپیسا در ولسی جرگۀ افغانستان چنین می گفت:

" زمانیکه پدر بزرگوارم بنا بر شکایت دولت شوروی به امر اعلیحضرت امان الله خان به کابل خواسته شد، من به همرای فامیل در هرات بودم. پدر بزرگوارم مرحوم عبدالرحیم خان به فرقۀ عسکری مزار شریف به صفت قوماندان توپخانه توظیف شد. در اواخر سلطنت اعلیحضرت امان الله خان دوباره به کابل خواسته شد. در زمان اغتشاش جهت حفاظت سرحدات غربی کشور عازم هرات

گردید. زمانی که در هرات به خانه رسید همان یونیفارم سابقهٔ خویش را به تن داشت. بعد از تاسیس شورای هرات و انتخاب وی به صفت والی و قوماندان عسکری توسط شورای هرات، یونیفارم عسکری خویش را تبدیل و یونیفارم نایب سالاری پوشید".

مرحوم حاکم صاحب عبدالاحد خان داماد و برادرزاده مرحوم نایب سالار در مورد میانجیگری بین عبدالرحیم خان و حبیب الله خان کلکانی چنین اظهار نموده بود:

"عنایت الله خان ارگ شاهی را ترک کرد و به هندوستان رفت. حبیب الله خان کلکانی وارد شهر کابل شد. عبدالرحیم خان به حیث یک عسکر به نظام شاهی امان الله خان وفادار و برای جنگ با حبیب الله خان کلکانی آماده گی میگرفت. این موضوع سبب تشویش باشنده گان کابل شده بود. یک تعداد زیاد بزرگان شمالی و کابل در تلاش بودند تا بخاطر جلوگیری از خون ریزی و کشتار مردم بیگناه شهر کابل به هر وسیله ممکن مانع این جنگ شوند. مرحوم محمد صادق خان مجددی و مرحوم سردار احمدشاه خان (سردار احمد شاه خان وزیر دربار و خسر مرحوم اعلیحضرت محمد ظاهر شاه) در میانجیگری میان حبیب الله خان و عبدالرحیم خان رول مهم داشتند. بخاطریکه حبیب الله خان به مرحوم محمد صادق خان

مجددی بسیار اخلاص داشت و سردار احمد شاه خان دوست و رفیق عبدالرحیم خان بود.

مرحوم مجددی تکراراً به عبدالرحیم خان میگفت که امان الله خان و عنایت الله خان هر دو از افغانستان خارج شده و به هندوستان رفته اند و جنگ شما با حبیب الله خان سبب خونریزی مردم بی گناه شده و سودی ندارد. در جریان مذاکرات مرحوم مجددی برای عبدالرحیم خان گفت که دولت ایران قوای خویش را به سرحد هرات آورده و برای اشغال هرات آماده گی میگیرد و جنگ شما با حبیب الله خان اوضاع کشور را بیشتر وخیم ساخته و سبب خواهد شد تا ایران هرات را اشغال نموده و هرات از دست ما برود و از طرفی هم سپه سالار محمد نادر خان با برادران خویش بخاطر اعاده سلطنت اعلیحضرت امان الله خان به طرف وطن حرکت نموده و از طریق سرحدات جنوبی کشور داخل وطن می شود. بهتر است شما از جنگ دست کشیده به هرات بروید و از سرحدات غربی کشور حراست نماید و مانع سقوط ولایت هرات به دست ایرانی ها شوید. به اساس موافقه که بین عبدالرحیم خان و حبیب الله خان کلکانی صورت گرفت عبدالرحیم خان باید از طریق مزار شریف به هرات میرفت و محمد قاسم خان والی جدید التقرر مزار را هم با خود به مزار

میبرد".

در آن زمان ارتباط بین کابل و بعضی ولایات صرف از طریق تیلفون بود و آن هم در اثر جنگ ها از بین رفته بود و اگر می بود هم عبدالرحیم خان به آن دسترسی نداشت و از اوضاع ولایات غربی کشور مطلع نبود.

برای عبدالرحیم خان که بهترین ایام زنده گی خویش را در هرات گذشتانده بود و به مردم هرات علاقه خاص داشت و از سرحدات کشور در مقابل روس ها و ایرانی ها حفاظت نموده بود موضوع اماده گی ایران برای اشغال هرات غیر قابل تحمل بود و به همین دلیل از جنگ دست کشیده و به طرف هرات حرکت کرد تا از سرحدات غربی کشور حراست نماید. اما تقدیر چیز دیگری بود که مرحوم نایب سالار در هرات خدمات بزرگی را انجام دهد که تفصیل آن در صفحات بعدی ذکر خواهد شد.

برای نایب سالار عبدالرحیم خان وطن و حفاظت از سرحدات وطن مهمتر و با ارزشتر از هر کس و هر چیز بود. او با نظر داشت وضع نا به هنجار وطن و با تجربهٔ که از ولایت هرات و بخصوص از سرحدات غربی کشور و با شناختی که از دولت ایران و نیت بد شان در مورد افغانستان و بخصوص در مورد ولایت هرات داشت

بخوبی میدانست که سرحدات غربی وطن در معرض خطر جدی قرار دارد. یگانه هدف او رسیدن به هرات و جلوگیری از این خطر بود. جریان سفر نایب سالار از کابل تا میمنه در صفحات بعدی به تفصیل ذکر شده است.

به خاطر رسیدن به هرات و حفاظت از سرحدات کشور، زمانی که از میمنه به طرف هرات حرکت کرد در منطقهٔ بالامرغاب برای نایب سالار محمد غوث خان قوماندان قوای عسکری و شجاع الدوله خان والی هرات پیغام فرستاد که هدفش از آمدن به هرات خدمت دین، حراست از سرحدات وطن، حفظ کشور و جلوگیری از خون ریزی است. حاضر است که حضوراً موضوع را مطرح کند.

متأسفانه نایب سالار محمد غوث خان به این پیغام نایب سالار عبدالرحیم خان توجه نکرد و جنگ را ترجیح داد که جریان مفصل آن بعداً ذکر خواهد شد.

محترم داکتر سید عبدالله کاظم سابق استاد پوهنتون کابل و رییس فاکولتهٔ اقتصاد در کتاب خویش "هرات از قیام حوت تا امروز" در فصل (هرات از عهد امیر عبدالرحمن خان تا کودتای ثور) چنین مینویسد:

"محمد غوث خان با مشاهدهٔ اوضاع از دریای مرغاب عبور و به

شوروی فرار کرد. عبدالرحیم خان به همرای قوا بسوی هرات آمد و در نیمه راه به شجاع الدوله خان نامه نوشت و به او اطمینان داد که به او آسیبی نخواهد رسید و میتواند به کارش ادامه دهد. شجاع الدوله خان که به این وعده اطمینان نداشت، به گازرگاه رفت و در آنجا در "بَست" نشست".[۱۳]

حرکت نایب سالار عبدالرحیم خان به طرف مزار شریف

نایب سالار عبدالرحیم خان بهترین ایام زنده گی خویش را در ولایت هرات گذشتانده بود. در قطعه عسکری هرات و در حفاظت و حراست از سرحدات کشور خدمات شایان و قابل قدر نموده و از طرف اعلیحضرت امان الله خان مورد تقدیر و نوازش قرارگرفته بود. به هرات و هراتیان صادق، قدرشناس و وطن دوست علاقه خاص داشته و عاشق وجب وجب خاک آن سرزمین هنر پرور بود. درین وقت در کابل خبر رسید که قشلهٔ عسکری هرات بغاوت کرده محمد ابراهیم خان والی و عبدالرحمن خان قوماندان قطعه عسکری هرات را کشته اند. با در نظر داشت شرایط نا گوار و خانه جنگی های داخلی کشور، بخصوص واقعات و رویداد های اخیر ولایت

هرات، دولت ایران چشم طمع و دست درازی به آن ولایت داشت. بدین منظور یک تعداد عساکر خویش را در سرحد افغانستان جابجا کرده بود.

برای نایب سالار عبدالرحیم خان به صفت یک عسکر و خدمت گار صادق وطن، این حالت غیر قابل تحمل بود.

بناً نایب سالار عبدالرحیم خان از حبیب الله خان اجازه خواست تا به جانب هرات حرکت کند. حبیب الله خان چون قبلاً همه شرایط عبدالرحیم خان را پذیرفته بود، به رفتن موصوف موافقه کرد.

نایب سالار عبدالرحیم خان به همراهی مرحوم میرزا محمد قاسم خان و مرحوم استاد خلیل الله خان خلیلی به جانب مزار شریف حرکت نمود تا از آن طریق به هرات برود.

عبدالرحیم خان نایب سالار عساکر مزاری خود را قبل از این که خودش به طرف مزار حرکت کند، به مزار فرستاد، از میان آنها تنها شانزده نفر سوار کار ورزیده را با خود نگهداشت.

مرحوم استاد خلیل الله خان خلیلی جریان سفر خویش را به مزار شریف چنین بیان می کند:

"آن روز که ما به طرف غوربند حرکت می کردیم، آخرهای ماه قوس (دسمبر) و هوا بی نهایت سرد بود. من حادثات و ماجرا ها را

در این سفر پیش بینی می کردم. بعد از سالها محرومیت و محدودیت، اولین باری بود که به حیث یک انسان آزاد سفر می کردم. سه شب بعد از حرکت از کابل، به غوربند رسیدیم، مردم غوربند با ما هیچ نوع دشمنی و خصومتی نداشتند. در غوربند به ما خبر رسید که یک عده از قوم هزاره از شیخ علی سرخ پارسا تصمیم دارند که ما را در کوتل شبر تهدید کنند. ما با دوربین هایی که داشتیم، می دیدیم که مردم در کوتل شبر بالا می شوند.

ما بین خود مجلس کردیم و گفتیم اگر به کابل برگردیم، از یک طرف شرم آور است و از جانب دیگر باید قهر حبیب الله را تحمل کنیم. از طرف دیگر اگر جنگ می کردیم، در این هدف ما که از طریق صلح به مزار برسیم نه از راه جنگ، ناکام می شدیم.

فیصله این شد که به مردم هزاره قاصد روان کنیم که ما برای جنگ نیامده ایم، هدف ما فقط بدون جنگ به مزار شریف رفتن است.

فرستادن قاصد یک کار خطرناک بود و البته جرأت کار داشت.

هیچکس حاضر به این کار نبود. توسط دوربین ها می دیدیم که مردم پی هم به کوتل شبر بالا می شوند. ما در حدود صد فرمان به امضای حبیب الله خان داشتیم، که اگر در راه ضرورت پیدا شود، از آنها استفاده کنیم. عدۀ از غوربندی ها که همراه ما تا کوتل شبر آمده بودند، به ما مشوره دادند که به غوربند برگردیم. لیکن عبدالرحیم

خان گفت: "پس رفتن بُزدلی است، من خودم به حیث قاصد می روم و با مردم هزاره مذاکره می کنم". عبدالرحیم خان به همرای یکی از سوارانش به طرف کوتل شبر حرکت کرد. سوارکاری که همرایش بود، یک بیرق سفید را که نشان صلح است، با خود حمل میکرد. من نتوانستم که عبدالرحیم خان را از رفتن مانع شوم. تا جایی که امکان داشت و نظر کار می کرد، او را توسط دوربین تعقیب می کردم. مامایم قبل از رفتن به من گفت: "اگر من بر نگشتم، عقب من نیاید، منتظر با شید تا این که من ذریعهٔ شفری برای تان یک مکتوب بفرستم". ما تقریباً در حدود سه ساعت در دامنه کوه به روی برف ها آتش روشن کرده در انتظار بودیم. سه ساعت بعد سواری که با عبدالرحیم خان رفته بود، با دو مرد هزاره برگشت. سوار کار با خود یک نامهٔ اطمینان بخش آورده، و ما همه به تعقیب عبدالرحیم خان حرکت کردیم. عبدالرحیم خان در کوتل شبر با عیسی خان رهبر قبیلهٔ هزاره مذاکره کرده بود. عیسی خان به عبد الرحیم خان وعده داد که تا وقتی که مسائل مزار معلوم نشود، در هیچ کار مداخله نمی کند. از کوتل شبر به بامیان و از آنجاه به دوشی و دوآب رفتیم. در راه به ما خبر رسید که عبدالعزیز خان والی و محمد اکلیل خان قوماندان عسکری امان الله خان، تنگی تاشقرغان را بسته کرده اند. ما بین خود مصلحت کردیم و به نتیجه رسیدیم. میرزا قاسم خان

گفت" من به مردم نمی گویم که به حیث نایب الحکومه مزار مقرر شده ام، برعکس می گویم که از بندی خانه آزاد و برای دیدن فامیل روانه مزار هستم. "عین الدین خان گفت: "من به بهانه تجارت به مزار می روم." عبدالرحیم خان گفت: "من و خلیل الله جان چون معذرتی نداریم به کهمرد بر میگردیم و در آنجا در انتظار هدایت از کابل می باشیم." بالاخره قرار شد که من و عبدالرحیم خان فردای آن به کهمرد برویم، و میزا قاسم خان و عین الدین خان جانب مزار حرکت کنند.

آن شب وقتی من و عبدالرحیم خان تنها شدیم، او به من گفت: تو فردا بهانه کن که مریض هستی، من و تو بعد از حرکت آنها تصمیم می گیریم که چه کنیم." بعد از نماز صبح، عین الدین خان و میرزا قاسم خان به طرف مزار شریف روان شدند. سید احمد خان همرای من و عبدالرحیم خان ماند. من، عبدالرحیم خان و سید احمد خان به عوض کهمرد، به طرف دره صوف حرکت کردیم. از دره صوف حرکت و دو روز بعد به بوینه قره رسیدیم. عبدالرحیم خان در بوینه قره یک مقدار زمین داشت، و همچنان یک عده از قبیله صافی در آنجا زنده گی می کردند. عبدالرحیم خان همان شب با یک نفر سوار به طرف قلعهٔ جنگی حرکت کرد، من با سید احمد خان و سیزده نفر عسکر در بوینه قره ماندیم. درین جاه عبدالرحیم خان یک بار دیگر از خود

شجاعت نشان داد تنها دو نفر به طرف یک قشلهٔ بزرگ عسکری رفتند. عبدالرحیم خان به قلعهٔ جنگی رسید، در قلعهٔ جنگی در این وقت طرفداران حبیب الله قدرت را گرفته بودند. عساکر و طرفداران امان الله را اسیر کرده بودند. عبدالرحیم خان عساکر امان الله خان را از مرگ نجات داد. در شهر مزار عطا محمد خان توخی، که قوماندان پولیس امان الله خان بود، والی مزار و مامورین عالیرتبهٔ مزار را بطرفداری حبیب الله خان کلکانی به زندان انداخته بود. انقلابیون میخواستند مامورین عالی رتبه را به قتل برسانند، اما عبدالرحیم خان مداخله کرد و مانع قتل آنان شد، و بعد از این که اوضاع را در مزار شریف آرام ساخت، به ما در بوینه قره پیغام فرستاد. میرزا محمد قاسم خان نیز در این وقت به مزار رسید. به یاری خداوند و هوشیاری عبدالرحیم خان مزار بدون جنگ و خونریزی به حکومت مرکزی بیعت کرد."[۱۴]

نایب سالار عبدالرحیم خان با یک تعداد صاحب منصبان اردوی

حرکت نایب سالار عبدالرحیم خان به جانب میمنه و هرات

مرحوم استاد خلیلی در کتاب "یادداشت های استاد خلیلی طی مکالمه با دخترش ماری خلیلی " خویش چنین مینویسد:

"عبدالرحیم خان به همرای یک هزار عسکر به میمنه رفت و بعد از فتح میمنه از راه بالامرغاب بطرف هرات حرکت کرد. درین وقت عبدالرحیم خان از بالا مرغاب به نایب سالار محمد غوث خان و شجاع الدوله پیغام فرستاد که: هدفش از آمدن به هرات خدمت دین، حراست از سرحدات وطن ، حفظ کشور و جلوگیری از خون ریزی است. حاضر است که حضوراً موضوع را مطرح کند. عبدالرحیم خان هدف خود را درین نامه مفصل شرح داده نوشت که من به جنگ مایل نیستم و نمی خواهم خون یک هموطنم را بریزانم.

عبدالرحیم خان چون ده سال در عسکری هرات خدمت کرده بود، از این رو دوستانش را در هرات نیز از آمدن خود خبر داد.

نایب سالار محمد غوث خان که خود را افسر شجاع و نام آور میدانست از نامه نایب سالار عبدالرحیم خان بخشم آمده در پای آن

چنین نوشت: "ای عبدالرحیم دلم به درختان کهن سال مرغاب می سوزد که اگر خود را با زنجیر به ساقه آن ببندی همین که نام من را بشنوی درخت را با خود کنده می گریزی از آنجا که آمده ئی باز گرد." بهتر است که از بالامرغاب به طرف میمنه برگشته و به هرات نیایی، اگر به هرات بیایی، من خودم شخصاً دستگیرت می کنم. " بعد ها خبر شدیم که شجاع الدوله به محمدغوث خان گفته بود که این پیغام را برای عبدالرحیم خان نفرست. اما محمدغوث خان در جواب گفته بود که عبدالرحیم نام من را بشنود، به کابل میگریزد. عبدالرحیم خان نامۀ خود و جواب محمد غوث خان را به دوستان هرات ویک یک نسخه با افسران قطعات محمد غوث خان فرستاد. عبدالرحیم خان به مشورۀ درویزه خان میمنه گی و دیگر بزرگان میمنه یک قطعه عسکری تنظیم و برای جنگ آماده گی گرفت. محمد غوث خان از هرات به همرای یک قطعۀ عسکری در حدود پنج هزار نفر مجهز با توپ و تفنگ به طرف بالا مرغاب برای جنگ با عبدالرحیم خان حرکت کرد. جنگ سخت در بالامرغاب صورت گرفت، پیغام کمک از طرف مردم به عبدالرحیم خان متواتر می رسید. در ظرف چهار ساعت محمد غوث خان شکست خورد و به شوروی فرارکرد."[۱۵]

قبل از رسیدن نایب سالار عبدالرحیم خان به هرات شرایط به نفع حبیب الله خان کلکانی تغیر کرده بود.

سیدال یوسفزی در صفحات ۴۶ و ۴۷ کتابش "نادرشاه چگونه به پادشاهی رسید" چنین می نویسد:

"هنگامی که امان الله خان در بین غزنی و کلات جهت اعاده سلطنت از دست رفته اش تلاش مینمود آخرین امید خود را به هرات بسته بود. مگر در هرات بر علیه رهبری وفادار به امان الله خان قیام صورت گرفت که در نتیجه آن والی و قومندان عسکری کشته شده و عبدالرحیم خان غند مشر کوهستانی که از طرف حبیب الله با رتبه نایب سالاری جهت تامین امنیت مزار و میمنه و هرات اعزام گردیده بود، هنوز در میمنه مصروف فعالیت بود که بمجرد شنیدن واقعات هرات بطرف آن شهر حرکت نمود."[۱۶]

پروفیسور داکتر ولادیمیر بایکو در کتاب "رازهای سر به مهر تاریخ دیپلوماسی افغانستان" درین مورد چنین می نویسد:

"رویداد ها به خود رنگ تراژیکی گرفتند. عبدالرحمن والی هرات به تاریخ ۱۴ حوت۱۳۰۸ هجری شمسی (5 مارچ سال 1929 مسیحی) در هنگام برخورد با سربازان کشته شد. قوماندان نظامی نیز دچار همین سرنوشت شد. قدرت در شهر و در ولایت، بدست

نایب سالار عبدالرحیم خان

محمد غوث خان که سپاهیان او را به عنوان ریس خود برگزیده بودند، افتاد. او در عمل والی نظامی دیکتاتور شد. به تاریخ ۲۱حوت (12 مارچ) در روزهای پایانی رمضان، در نشست علما، به مسلهٔ خطبه که معمولاً در برگیرنده دعا برای تندرستی و آسایش ریس دولت می باشد، رسیدگی می شد. به رغم اعتراضات محمد غوث خان، علما به سود بچهٔ سقاء رای دادند. اما، در روز بعد، هنگام نماز والی نظامی با تفنگچه دست داشته خود، در واقع ملا را وادار به بردن نام امان الله خان کرد"[۱۷]

عبدالرحیم خان به هرات رسید، شجاع الدوله از شهرهرات بیرون شده به طرف گازرگاه شریف، مقبرهٔ خواجه عبدالله انصاری پناه برد. هرگاه مجرمی به زیارت گازرگاه شریف پناه ببرد، او را دستگیر نمی کنند، او می تواند سالها در داخل گازرگاه زنده گی کند. مرحوم استاد خلیلی در این مورد چنین می نویسد:

"عبدالرحیم خان هرات را بدون خونریزی فتح کرد و دو قشلهٔ عسکری که در آن وقت در هرات بود، با شنیدن نام عبدالرحیم خان دست از جنگ برداشته و به او تسلیم شدند. به روز دوم فتح هرات عبدالرحیم خان، دانشمندان، روحانیون و خانهای هرات را در مسجد جامع هرات جمع کرده و در خطابهٔ به آنها گفت: "من رهبر شما

نیستم، فقط یک عسکر هستم که سرحدات افغانستان را تا آخرین قطرۀ خون خود دفاع می کنم. بعد از امروز آینده هرات به خداوند متعال و بخود مردم هرات مربوط است. شما همین امروز از بزرگان خود چهل عضو انتخاب نمائید که آنها مجلس هرات را تشکیل کنند، حل و عقد تمام امور به این مجلس مربوط خواهد بود الا محکمه شرعیه که توسط یکی از علمای شما اداره می شود. من بجز حراست حدود کشور آن هم بصفت یک فرد سپاهی حیثیت دیگری نخواهم داشت. دیگر آن دوره گذشته که مامورین از کابل بیایند آنها حاکم باشند و شما محکوم."[۱۸]

محترم استاد خلیلی چنین ادامه میدهد:

"همان روز یک مجلس چهل نفری ساخته شد، مجلس همه مامورین عالی رتبۀ هرات را برکنار و مامورین جدید مقرر کرد. این مجلس عبدالرحیم خان را به حیث نایب سالار ملکی و نظامی و رییس افتخاری مجلس تعین نمود. جناب عبیدالله خان مجددی به حیث رییس دایمی مجلس منتخب گردید.

در این وقت مشکل مهم در هرات نبودن پول در خزانه بود. خزانه هرات را مامورین امان الله خان چور کرده و با خود برده بودند. سه قشلۀ عسکری و مامورین دولت بدون معاش کار میکردند. عبدالرحیم

نایب سالار عبدالرحیم خان با یک تعداد اعضای شورای هرات

خان ضرب سکه را امر کرد. توپ های قدیمی و تفنگ های کهنه را ذوب کردند و از آن سکه ساختند. در یک روی سکه افغانستان و در روی دیگر آن مجلس اعیان نوشته شد. این کار برای چند ماهی کمک کرد تا اندکی مالیه جمع آوری شد.

کلیه امور ولایت هرات به اساس فیصله همین مجلس و امضای شخص نایب سالار اجرات میشد."[۱۹]

پروفیسور داکتر ولادیمر بویکو در کتاب "رازهای سر به مهر تاریخ دپلوماسی افغانستان" زیرعنوان جمهوری هرات وعبدالرحیم خان نائب سالار چنین مینویسد:

"جنرال عبدالرحیم خان از همان روزهای نخست، اتکا به افکار عمومی کرد. مجلس هرات را که خود ایجاد و رهبری میکرد به عنوان نماد قدرت مردمی می پنداشت. مجلس هرات متشکل از چهل وهشت عضو بود. عضویت دو نماینده از باشنده گان مرزی هزاره ها و جمشیدی ها، رنگ وبوی دیموکراسی به مجلس داده بود." [۲۰]

پروفیسور داکتر ولادیمر بویکو چنین ادامه میدهد:

"عبدالرحیم خان این مجلس را مجلس اعیان نامید و بر آ ن

نایب سالار عبدالرحیم خان با یک تعداد اعضای مجلس
اعیان هرات

بود که چنین ساختار سیاسی بخاطر بوجود آوردن حاکمیت مردم درهمه ولایات افغانستان رایج شود. موصوف به نماینده گی از مردم هرات نامۀ عنوانی حبیب الله خان کلکانی فرستاده وخوستارآن گردید تا مجلس سراسری افغانی را در کابل فرا بخوانند تا مردم افغانستان حکومت آینده خویش را انتخاب نمایند. بنا بر بعضی منابع تائید ناشده حبیب الله خان بجواب عبدالرحیم خان وعده سپرده بود که پس از پیروزی بر نادر خان، افغانستان را کشور جمهوری دارای مجلس ملی اعلام نماید."[۲۱]

نایب سالار عبدالرحیم خان خدمتگار صادق وطن و مردم بود و به حاکمیت مردم عقیدۀ راسخ داشت. مرحوم نایب سالار ازشیوۀ اداره و اجرات حبیب الله خان و همکارانش تشویش داشت و ادامۀ حکومت او را به نفع وطن و مردم نمی دانست. طوریکه در فوق هم ذکر شد از حبیب الله خان کلکانی خواسته بود تا مجلس سراسری افغانستان را دایر نماید تا مردم افغانستان حکومت آیندۀ خویش را انتخاب نمایند. به همین دلیل ارسال بیعت مردم هرات را به حکومت حبیب الله خان کلکانی به مدت شش ماه به تعویق انداخت تا بلاخره در اثر تقاضای مکرر شورای هرات به این کار

مبادرت ورزید.

پروفیسور داکتر ولادمیر بویکو در کتاب "رازهای سر به مهر تایخ دپلوماسی افغانستان" زیرعنوان جمهوریت هرات و عبدالرحیم خان نایب سالار چنین می نویسد:

"عبدالرحیم خان که به گونه غیر منتظره در یک ولایت مهم استراتیژیک و از نگاه اقتصادی توسعه یافته به قدرت رسیده بود، موقف بس خویشتندارانه یی را به خصوص در امور داخلی پیش گرفت. وی از جمله شناسایی رسمی رژیم بچۀ سقاء را نیم سال به تاخیر انداخت و آشکارا، در اجرای فرمانهای کابل و از جمله در پرداخت مالیات و گماشتن کارمندان از کابل، شتاب به خرج نمی داد." [۲۲]

محترم پروفیسور حسن کاکر جمهوری خواهی نائب سالار عبدالرحیم خان را تائید نموده می نگارد که عبدالرحیم خان در هرات، شکل جمهوری خلافتی (اسلامی) را ایجاد نموده بود. نائب سالار عبدالرحیم خان با درنظرداشت وضع نا به هنجار کشور با دقت متوجه سرحدات کشور بوده و آماده مقابله با هر گونه تجاوز همسایه ها بود. [۲۳]

محترم سید مسعود پوهنیار دیپلومات سابقه دار کشور

ازقول سیاست مدار و دانشمند وطن مرحوم سید محمد قاسم رشتیا در کتاب "جنبش مشروطه و قربانیان استبداد در افغانستان" در این مورد چنین می نویسد:

"بعد از استعفای اعلحضرت امان الله خان از مقام سلطنت افغانستان با ملاحظه وضع نابسامان کشور، دولت ایران بلافاصله سوقیات نظامی را به استقامت سر حدات افغانستان پرداخته پانزده هزار عسکر مجهز ایران بسوی هرات به حرکت افتاد. اما این مرتبه نیز بخت با آنها یاری نکرد. زیرا شخصیکه از طرف امیر حبیب الله خان کلکانی به ولایت هرات تعیین شده بود نه تنها به حیث یک فرد وطنپرست افغان اولتر از همه حفظ نوامیس ملی و صیانت مرزهای کشور را از دست برد بیگانگان وظیفه ملی و ایماءی خود میدانست. بلکه خودش یک سپاهی کهنه کاری بود که میتوانست با هرعمل تجاوزکارانه به شدت جواب گوید." [۲۴]

نایب سالار عبدالرحیم خان وخط سرحدی مایکلین

یکی از خدمات شایسته نائب سالار عبدالرحیم خان در هرات تعیین خط سرحدی فخری بود.

در مسیر تاریخ افغانستان و بخصوص در دوره زمامداری امیر شیرعلی خان، امیر عبدالرحمان خان و امیر حبیب الله خان مسله تعیین خط سرحدی میان دو کشور همسایه ایران و افغانستان یکی از معضلات مهم و تاریخی بود.

عبدالرحیم خان موضوع خط سرحدی مایکلین را به سپهسالار محمد نادرخان که در آن زمان تازه به سلطنت رسیده بود گذارش داده وطالب هدایت شد. سپهسالار محمد نادر خان در جواب گفت: " دولت ما جدیدالتشکیل است. ما بسیار ضعیف هستیم وتوان مقابله با ایران را نداریم."

نایب سالار عبدالرحیم خان در جواب گفت:" اعلیحضرت! من فقط از شما اجازه خواستم و من به مسؤلیت خود این کار را می کنم. نایب سالار عبدالرحیم خان پیشنهاد کرد که اگر دولت دوست و برادر ترک این موضوع را بین ایران و افغانستان میانجیگری کند، مردم وطن دوست و با شهامت

هرات فیصله دولت مسلمان ترک را قبول می نمایند.
سپهسالار محمد نادر خان پیشنهاد عبدالرحیم خان را پذیرفت
و از طریق وزارت خارجه اقدامات لازم صورت گرفت.
برای حل این معضله هر دو کشور موافقه نمودند که

نایب سالار عبدالرحیم خان با جنرال فخرالدین التای در
سرحد أفغانستان و ایران این عکس از کتابخانه کانگرس
امریکا بدست آمده است

۵حکمیت این موضوع به دولت ترکیه سپرده شود. ترکیه هم این تقاضا را لبیک گفته و یک هیئت را تحت ریاست جنرال فخرالدین التای موظف نمود.

نائب سالار عبدالرحیم خان قبل از رسیدن هیئت ترکی تمام سرحدات را بسواری اسپ، شتر و پیاده از نظر گذشتانده و اسناد لازم مبنی بر مالکیت افغانستان را برارضی سرحدی که قناعت هیت ترکی را فراهم کرده بتواند، جمع آوری نمود.

مرحوم استاد خلیلی در این مورد چنین می نویسد:

"قضیه را از عبدالرحیم خان نایب سالار که در هرات بود پرسیدند. چون عبدالرحیم خان به سنگ سنگ مسایل سرحدی افغانستان بلد بود و روحیات مردم هرات رامی شناخت و می دانست که مردم افغانستان بخصوص مردم هرات به هیچ صورت خط مایکلین را قبول نمی کنند. عبدالرحیم خان نوشت که ابداً امکان ندارد که خط مایکلین بر ملت مسلمان افغانستان تحمیل شود. و اگر از کشور ترک کسی به صفت حکم تعین شود، ملت افغانستان حکمیت نمایندۀ حکومت ترک را قبول خواهد کرد، زیرا ملت افغانستان ترکیه را کشور مسلمان و دوست خود میداند، و من هم حکمیت کشور دوست و مسلمان ترک را قبول دارم. این خبر ها به کابل

رسیده و نادرشاه به شهادت رسید، و ترکیه جنرال فخرالدین التای را که یکی از جنرالهای بزرگ ترکیه بود، برای تقسیم سرحد بین افغانستان و ایران و برای رفع این نزاع تجویز کرد که به افغانستان بفرستد، در آن وقت مصطفی کمال زنده بود. دولت افغانستان فیصله کرد که باید هیئتی به هرات برود و از هیئت حکم استقبال کند وبا هیئت ایرانی سرحدات را دیده و تقسیم کنند. عبدالرحیم خان از قضیه آگاه شده و مکتوب مفصلی عنوانی مقام سلطنت افغانستان نوشت که به هیچ صورت ممکن نیست بدون تحقیق قبلی، مکمل و همه جانبه و آگاه شدن هیئت افغانستان و هیأت حکم(میانجی) از موضوعات سرحدی، هیأت حکم (میانجی) بیاید و فیصلهٔ صادر کند. "[۲۵]

مرحوم استاد خلیلی در کتاب قهرمان کوهستان خویش چنین می نویسد:

"فخرالدین التای یکی از جنرالان مشهور از طرف مصطفی کمال به صفت حکم (میانجی) معرفی گردید، ایران و افغانستان به حکمیت وی موافقت کردند.

محمد هاشم خان صدراعظم به نایب سالار اوامر موکد فرستاد که تا رسیدن حکم (میانجی) از هر گونه فعالیت در امور سرحد منصرف گردد. نکته قابل توجه این بود که سرحد داران ایرانی برای اثبات خط مایکلین بهر گونه اقدام و فعالیت آغاز کردند. برای شخصیتی

نظامی و وطنخواه مانند نایب سالار عبدالرحیم خان که سالها در خدمت سرحد بوده و از خارخار آن دفاع کرده، مشکل بود که آرام نشیند و این را نیز می دانست که هر فرد هراتی بقدر یک ناخن خاک شان را از جان گرامی تر می دانند.

این جا بود که نایب سالار بصفت سرباز فدائی مغایر هدایت مقام صدارت بفعالیت آغاز نمود. تمام نقاط سرحد را از دهنهٔ ذوالفقار تا کوه نرآهو با موتر و اسپ و حتی با شتر و پیاده دوباره مطالعه نمود. قبر ها، دیگدان ها و محل بود و باش افغان ها را برای ملاحظهٔ هیأت منتخب آماده و مردم را از قضیه آگاه کرد و هر چه اسناد اثبات حقیقت بود همه را در دوسیه های مرتب تدوین نمود.

در سال 1313 در برج سنبله مرحوم محمد عثمان امیر معین وزارت خارجه و این جانب (خلیلی) بصفت سکرتر جنرال و مرحوم سید عبدالله مدیر سیاسی و عبدالکریم خان مزاری وکیل مجلس و دوکتور فراد بیک ترکی و میر احمد مهندس و محمد قاسم شریفی برگد بحیث اعضای هیئت افغانی تعین گردید و نایب سالار به صفت ریس هیأت تعین گرید. اگر ریاست به نایب سالار مفوض نمی شد او گفته بود که من مقام ولایت را میگذارم و در میان مردم رفته از حقوق مسلم وطنم دفاع می نمایم."[۲۶]

احمد توکلی یک نویسنده ایرانی در صفحه 82 کتابش

"روابط سیاسی ایران و افغانستان" در باره نتایج حکمیت فوق الذکر با تبارز احساسات ایرانی خویش چنین تذکر داده بود.

"در نتیجه این حکمیت در حدود ۱۶۰ فرسخ از خاک ایران به افغانستان واگذار گردید و یقیناً تمام موقعیت های نظامی و سوق الجیشی را که مورد توجه یک جنرال افغان (عبدالرحیم خان – نویسنده) قرار میگیرد در اختیار دولت افغانستان گذاشته شد."[۲۷]

نائب سالار عبدالرحیم خان به حیث یک فرزند صادق و خدمت گار وطن وظیفه ملی و ایمانی خویش را به وجه احسن انجام داده و اراضی از دست رفته افغانستان را به شمول نمک سار هرات بدست آورد.

خدمات نایب سالارعبدالرحیم خان در هرات

محترم عبدالحکیم صافی در صفحهٔ ۳۹ کتاب خویش " سیمای نایب سالار عبدالرحیم خان در آیینهٔ تاریخ معاصر کشور" چنین می

نویسد:

"محترم خلیل الله متخلص به وداد بارش در کتاب خویش تحت عنوان "حبیب الله مردی در حریق تاریخ" از غیاث الغات سیاسی افغانستان (Historic Dictionary of Afghanistan) نوشته محترم لودویک آدمک (Ludwig W. Adamec) شرق شناس، افغانستان شناس و استاد در پوهنتون ایالت اریزونای امریکا، ترجمه محترم سر محقق عبدالوهاب فنایی عضو علمی اکادمی علوم افغانستان، چنین نقل نموده است:

"عبدالرحیم خان توانست بزودی در هرات و اطراف آن امنیت را برقرار ساخته و حکومات محلی را فعال سازد. جنرال عبدالرحیم خان در زون هرات حکومت بی نظیری را از نگاه اداره، دولت مداری و امنیت مستقر ساخت. اداره و حکومت عبدالرحیم خان گرچه با حکومت مرکزی ارتباط داشت اما ماهیتاً حکومت مستقلی بود. او در عمل یک مرد آزاد، مجرب و هوشیار بود که در طرز اداره اش منافع مردم و حکومات را تلفیق داده بود.

عبدالرحیم خان در زمان ریاست تنظیمه هرات، تمام ساختار دولتی قبلی را حفظ کرده و ضمن فعال نگهداشتن سایر ادارات دولتی ولایت هرات، شورای نماینده گان مردم هرات را نیز ایجاد کرد.

اصول اساسی این شورا عبارت بود از: حفاظت دین مقدس اسلام، دفاع از استقلال کشور، تصویب قوانین و نظامنامه ها بر اساس اصول شریعت و مطابق نیات و منافع ملت، تعین و تصویب مقررات، پرداخت مالیه، استقرار امنیت عمومی، بررسی پیشنهادات و انتقادات مردم، برخورد دقیق در تقرر کارمندان و مامورین دولت، جلوگیری از اعمال خلاف شرعی مانند رشوه و اختلاس، تعمیم سواد و معارف بر مبنای شریعت در میان اطفال، توجه دقیق به رشد صنایع دستی و زراعت، پرداخت به موقع معاش کارمندان دولت، تصویب لایحه عواید و مخارج (بودجه) حکومت هرات".[۲۸]

محترم عبدالحکیم صافی چنین ادامه میدهد:

"اداره ولایت هرات تحت سرپرستی نایب سالار عبدالرحیم خان، ممثل خواسته های مردم بوده و امنیت بر وفق آرزوهای مردم تامین گردیده بود. تامین امنیت در نزد نایب سالار به مفهوم خاموش ساختن صدای مردم نه، بلکه برآورده شدن حقوق مردم بود.

گفته میشود که در آنزمان در گوشه های مختلف شهر هرات صندوق های شکایات و عرایض مردم نصب شده بود و به شکایات مردم رسیدگی می شد. از شیوه برخورد مامورین حکومتی با مردم نظارت بعمل می آمد. نایب سالار با در نظر داشت تعداد کثیری از پیروان

اهل تشیع در ولایت هرات پالیسی دقیق و مدبرانه داشت و توانسته بود که پیروان اهل تشیع و تسنن را یکسان راضی نگهدارد این تدبیر درست نایب سالار فضای اتحاد و اتفاق را میان پیروان هر دو طریقه ایجاد کرده بود.

نایب سالار عبدالرحیم خان توانسته بود که در ضمن تطبیق و رعایت دسپلین قوی در امور ضبط و ربط، حقوق و آزادی های معقول افراد جامعه را تضمین نماید. نایب سالار عبدالرحیم خان از مشوره های سودمند معاریف و بزرگان هرات و نماینده گان مردم استفاده مینمود. این روشی بود معقول و برای نسل های بعدی قابل توجه و الهام بخش. از همین رهگذر است که هراتیان آگاه و قدر شناس همواره از کارنامه های آن مرد بزرگ به قدردانی یادآوری مینمایند و دوره ریاست تنظیمه وی را درخشنده ترین دوره در هرات میدانند. "[۲۹]

اینجانب عبدالکریم صافی در سال ۱۳۷۳هجری شمسی (1994 مسیحی) به دعوت محترم محمد اسمعیل خان که در آن وقت والی هرات بود جهت اشتراک در شورای صلح از کانادا به ولایت هرات رفته بودم. اقامتگاه ما هوتل هرات تعین شده بود. من به همراه چهار هم وطن ما که از کانادا جهت اشتراک در شورای صلح به هرات تشریف برده بودند، در یک اطاق بودیم. چند ساعت بعد از رسیدن ما

به هوتل هرات، یک جوان هراتی ملبس با لباس عسکری دروازه اطاق ما را دق الباب نموده و بعد از اخذ اجازه داخل اطاق شد. جوان مذکور با لهجه شیرین هراتی پرسید که آقای عبدالکریم صافی کی است؟ من دست خود را بلند کرده گفتم که من هستم. جوان گفت که خبرنگار رادیوی هرات آمده و می خواهد با شما مصاحبه کند و دراطاق طعام منتظر شما است. من به اطاق طعام رفتم و دیدم که یک جوان تقریباً بیست و پنج ساله با وسایل ثبت آواز منتظر من است. جوان موصوف خود را معرفی نموده وبا مهربانی خاص با من مصافحه نمود. متاسفانه که اسم آن جوان خبرنگار را فراموش کرده ام. در شروع مصاحبه راجع به شورای صلح هرات و شرایط وطن صحبت های داشتیم. جوان موصوف به یکباره گی صحبت را تغیر داده و از من پرسید که با مرحوم نایب سالار عبدالرحیم خان چه ارتباط دارید؟ من خود را معرفی کردم. جوان موصوف از صداقت، شهامت، مردانگی، وطن دوستی، خدمتگذاری و علاقه خاص نایب سالار عبدالرحیم خان به هرات و هراتیان قصه ها داشت. مصاحبه ذکر شده همان شب از طریق رادیوی هرات نشر شد.

در روزهای بعدی اقامت ما در هرات یک تعداد بزرگان هرات، که اسامی چند نفر شان به خاطرم است، هر یک محترم حاجی صاحب

صارمی، محترم محمد یوسف عظیم، محترم عبدالعلی نور احراری و محترم دگرجنرال محمد عارف رستمی به دیدن من آمدند. محترم احراری که یکی از دانشمندان و نویسنده گان وطن است کتاب خاک اولیا نوشته رادک سیکورسکی را از زبان انگلیسی به دری ترجمه نموده و تازه از چاپ برآمده بود. محترم احراری یک جلد کتاب خاک اولیا را برای من تحفه داد. محترمان صارمی صاحب و عظیم صاحب من و رفقایم را به منزل خویش دعوت نموده و از شجاعت، عدالت و انصاف مرحوم نایب سالار خیلی به نیکی یاد کردند.

در یکی از شب ها، یکی از بزرگان هرات از زبان پدر خویش چنین حکایت کرد:

" نایب سالار روزهای جمعه به مسجد جامع هرات رفته و قبل از خطبه نماز صحبت میکردند. از موضوعات مهم و اجرات ولایت هرات مردم را در جریان می گذاشت. بعد از ادای نماز جمعه با یک تعداد مصافحه نموده و به خانه خویش میرفت. در یکی از روزهای جمعه که مرحوم نایب سالار مصروف صحبت بود صدای فیر تفنگ به گوش رسید. نماز گذاران نفهمیدند که هدف این فیر تفنگ کی بود. نایب سالار تکان نخورد و به صحبت خویش ادامه داد، حتی سکته گی در گفتارش حس نشد. بعد از ختم صحبت، نایب سالار برای

ادای نماز منتظر نماند و به طرف دروازه روان شد. کسانی که در صف اول نشسته بودند، دیدند که از موزۀ نایب سالار خون می چکید. فهمیدند که نایب سالار توسط دشمنان وطن هدف فیرتفنگ قرارگرفته و مرمی تفنگ به پایش اصابت کرده بود. نایب سالار به منزل خویش رفت و داکتر را خواست تا مرمی را از پایش بیرون کند."

اگر بزرگان هرات از نایب سالار عبدالرحیم خان خاطره ها دارند و همیشه از او به نیکی یاد می کنند بخاطری است که او را دیده اند و یا از پدران خود شنیده اند و از طرز حکومت داری نظریات مردمی و مردم سالاری او معلومات دارند. برای من جای تعجب بود که جوانان هرات که بین آنها و زمانی که عبدالرحیم خان در هرات بود، فاصله زمانی زیاد وجود داشت، با آن هم جوانان هرات از او یاد می کنند. دلیل آن می تواند دو مطلب باشد. اول اینکه مردم هرات مردم با فرهنگ هستند و خدمتگاران صادق وطن را فراموش نمی کنند. ثانیاً خدمات و کارنامه های نایب سالار عبدالرحیم خان در نزد مردم با ارزش بوده و قصه های او نسل به نسل انتقال نموده و هنوز هم زنده است.

۱. بهبود امور اقتصادی هرات:

محترم عبدالحکیم صافی در صفحه ۴۷ کتاب خویش " (نایب سالار عبدالرحیم خان در آیینهٔ تاریخ معاصر کشور" چنین می نویسد:

"یکی از کار های مهم و با ارزش نایب سالار عبدالرحیم خان در زمینه بهبود امور مالی و اقتصادی ضرب زدن سکه ای بود که به وسیله آن از شکست اقتصادی بازار هرات جلوگیری بعمل آمد. ۳۰"

مرحوم استاد خلیل الله خلیلی در کتاب قهرمان کوهستان خویش در این مورد چنین می نویسد:

"زمانیکه عبدالرحیم خان سمت ریاست تنظیمه هرات را به عهده گرفت، خزانه تهی و وضع مالی درهم و برهم بود. خزانه یا به خارج انتقال یافته ویا بکابل فرستاده شده بود و نیز بخشی از آن بواسطه اراکین عالی رتبه رژیم قبلی در ولایت هرات در راههای غیر ضروری مصرف و به هدر رفته بود. در امر تادیه معاش مامورین ملکی و منسوبین نظامی و سایر بخش های خدمات عامه سکتگی رونما شده بود. در چنین یک حالت نایب سالار به اقدام

بزرگی دست زد و هدایت صادر نمود تا دو سه عراده توپ برونزی را که از کار افتیده بود ذوب و از آن مسکوک یک افغانیگی و نیم افغانیگی ضرب زنند. سکه های مذکور که در یک روی آنها محراب و منبر و در روی دیگر کلمه افغانستان و مجلس مشوره هرات حک شده بود، ضرب زده شد و به دسترس مردم قرار گرفت. "[۳۱]

این اقدام مبتکرانه نایب سالار عبدالرحیم خان بیانگر جرأت شخص نایب سالار و اعتماد مردم هرات به سخنان او بود که سکه های مذکور را به اعتبار سخنان وی مورد استفاده قرار داده و از رکود بازار و تجارت جلوگیری بعمل آمد.

۲. بهبود و انکشاف امور فرهنگی و معارف هرات:

محترم عبدالحکیم صافی در صفحه ۴۹ کتاب خویش "نایب سالار عبدالرحیم خان در آیینهٔ تاریخ معاصر کشور" چنین می نویسد:

"در دوره خدمت نایب سالار عبدالرحیم خان بحیث رئیس تنظیمه هرات همانطوری که در بهبودی همه بخش های زنده گی مردم

هرات توجه و گامهای عملی برداشته شد، در انکشاف و ترقی موسسات فرهنگی نیز اقدامات مفید و ارزشمندی رویدست گرفته شد که در نتیجه آن پیشرفت هائی در امور مکاتب، کتابخانه ها، مراکز نشراتی و چاپ کتب و غیره رو به انکشاف بود و از همه مهمتر ایجاد و فعال شدن انجمن ادبی هرات بود که علما و فضلا و فرهنگ دوستان هرات در آن انجمن به فعالیت های هنری و فرهنگی اقدام نمودند. شهر هرات از قرن ها قبل مرکز تجمع علما و فضلا بوده و از دورۀ غزنویان تا استیلای مغل شهرت بسزای داشت و در بحرانی ترین شرایط نیز پیشرفت های علمی و فرهنگی آن متوقف نگردید. خوشبختانه در دوره نایب سالار عبدالرحیم خان نیز این مشعل تابنده تر شد و کتابخانه های عامه و چندین مدرسۀ تعلیمات اسلامی و سایر مکاتب ایجاد شد. روزنامه اتفاق اسلام به نشرات آغاز کرد و یک تعداد کتب در مطبعه سلجوقی هرات از طبع بر آمد. طور مثال میتوان از طبع کتابی تحت عنوان "آثار هرات" تالیف مرحوم استاد خلیل الله خلیلی در این مطبعه نامبرد. در مقدمه این کتاب بقلم مرحوم استاد خلیلی چنین تذکر رفته است:

"بر حسب اراده جناب جلالتماب والاشان عبدالرحیم خان نایب سالار عسکری و وکیل نایب الحکومگی هرات که عشق و علاقه مفرطی

به نشریات مملکت خود دارند با وجود انکسار طبع ناتوان وعدم کفایت قریحه نارسا تا جائیکه توانستم حالات تاریخی و تذکره شعرای هرات را که یک زمانی گهواره علم و معرفت و شهرستان ترقی و سعادت از مآخذ واثقه و موارد مسلمه بدست آورده و بنام "آثار هرات" به سه جلد ترتیب و جمع نمودم."[۳۲]

محترم عبدالحکیم صافی چنین ادامه می دهد:

"همچنان در اثر دیگری تحت عنوان "رهنمای هرات" به قلم محمد ابراهیم رجایی چنین ذکر شده است: "در سال ۱۳۱۰ هجری شمسی یکعده منورین هرات به تشکیل انجمن ادبی هرات اقدام ورزیده و روی این منظور به مقام وزارت معارف عرض مرام نموده . منظوری انجمن ادبی را بدست آوردند. در آغاز از مدرک اعانه های شخصیت های ملی به تشکیل کتابخانه ها و قرائت خانه ها اقدام و در قبال آن به نشر مجله ماهانه بنام "مجله ادبی هرات" مبادرت نموده و انجمن های علمی، مسلکی، آدبی، و فرهنگی به وجود آمد."

عده ای از فرهنگیان و نویسنده های کشور منجمله داکتر اسدالله حبیب استاد پوهنتون کابل بدین باورند که قبل از تاسیس انجمن ادبی در کابل، این حرکت ترقی خواهانه به اثر توجه نایب سالار عبدالرحیم خان در هرات آغاز شده بود. در مورد تاسیس و آغاز کار

انجمن ادبی هرات در آثار دیگری نیز توضیحات ارائه گردیده است. چنانچه در شماره ۱۲ مجله ادبی هرات آمده است:

"در سال ۱۳۰۸ هجری شمسی (1929 مسیحی) حسب هدایت نایب سالار عبدالرحیم خان به تعداد زیادی کتب معتبر اسلامی از کتابخانه های تاشکند، بخارا و سمرقند از پول شخصی نایب سالار و ثروتمندان خیراندیش و فرهنگ دوستان هرات خریداری و به کتابخانه عامه آن ولایت انتقال داده شد. این کتب معتبر با اقدامات بلشویک ها (کمونست ها) در سر زمین بخارا در معرض خطر و نابودی قرار داشت.

نایب سالار در نشر جراید نیز توجه خاص داشت. چنانچه محترم محمد ابراهیم رجائی در کتاب رهنمای هرات متذکر شده است: "در سال 1308 هجری شمسی (1929مسیحی) جریده فریاد مجدداً بنام اتفاق اسلام مسما شد که تا حال به همین نام دوام دارد."[۳۳]

محترم عبدالحکیم صافی چنین ادامه می دهد:

"در سال ۱۳۱۱ هجری شمسی (1932 مسیحی) که نایب سالار عبدالرحیم خان عهده دار ریاست تنظیمه هرات بودند، انجمن ادبی هرات به فعالیت آغاز نموده و بغرض انعکاس فعالیت های ادبی و فرهنگی انجمن، اولین شماره مجله ادبی هرات نیز در مطبعه

دانش طبع و به دسترس علاقمندان قرار گرفت.
نایب سالار عبدالرحیم خان از پول شخصی خود نیز در امر انکشاف علم و فرهنگ اِباء نمی ورزید و گاهگاهی جهت پیشرفت کار مجله ادبی هرات هم خود اعانه می داد و هم دیگران را تشویق مینمود.
چنانچه در شماره ۲ سال اول مجله ادبی هرات درج است: نایب سالار عبدالرحیم خان مبلغ ۲۰۰ روپیه و محمد عظیم خان قومندان کوتوالی ۱۰۰ روپیه جهت پیشرفت کار مجله اعانه دادند. در عرصه انکشاف و توسعه کتابخانه های عامه نیز اقداماتی صورت گرفت و به اثر تشویق نایب سالار عبدالرحیم خان به تعداد ۳۶ جلد کتاب را حاجی محمد عظیم خان قومندان کوتوالی از پول شخصی خود خریداری و به کتابخانه اهدا نمود. همچنان شخص نایب سالار به تعداد ۵۷۳ جلد کتاب را از پول شخصی خویش خریداری و به کتابخانه عامه هرات اهدا نمود.
از اقدامات دیگر خیرخواهانه نایب سالار عبدالرحیم خان توجه در زمینه طبع و نشر دهها جلد کتب و آثار فرهنگی و فراوردهای علمی دانشمندان و فضلای هرات بوده است. چنانچه مجموعه ابیات و دیوان شاعر مشهور هرات حاجی محمد اسماعیل متخلص به سیاه را میتوان نام برد که در آن دوره طبع و نشر گردید.

قبل از ورود نایب سالار عبدالرحیم خان به هرات، فرقه مشر عبدالرحمن خان قوماندان قوای عسکری هرات بود که در اثر قیام مردم هرات به قتل رسید. حاجی محمد اسمعیل سیاه در یک بخشی از اشعار خویش اوضاع عمومی هرات را در آستانه ورود نایب سالار عبدالرحیم خان به هرات به چنین شرح سروده است:

عبدالرحمن فرقه مشر نخست کز غمش روزگار بیغم شد
آنکه هر سال عید باقی ده از جفایش مه محرم شد
قتل او باعث حیات همه ماتمش سور نسل آدم شد

در قسمت دیگر از ورود نایب سالار عبدالرحیم خان در هرات چنین استقبال بعمل آورده است.

بده می که سالار تنظیمه نیز که از جنگ اعدا ندارد گریز
در آمد دلیرانه اندر هرات به هری گشته آب حیات
که سالار تنظیمه عبدالرحیم بلی بخیه ها داده بر درز شرع
شود دشمنش غرق دریای نیل کفایت بود قوۀ جبریل

در دوره نایب سالار عبدالرحیم خان مطبعه سنگی بنام مطبعه فخری به وجود آمد که لوازم و سامان مورد ضرورت آنرا بزرگان هرات و شخص نایب سالار به مصرف شخصی خویش تدارک نمودند.

بطور خلاصه میتوان گفت که نایب سالار عبدالرحیم خان این همه

خدمات برجسته را بر مبنای عشق و علاقه مفرطی که به پیشرفت و اعتلای وطن و شکوفائی هر چه بیشتر علم و فرهنگ داشت انجام دادند. "[۳۴]

مرحوم نایب سالار عبدالرحیم خان به علم و دانش علاقه خاص داشت و همیشه جوانان وطن را به فرا گرفتن علم و دانش تشویق می کرد. از زبان پدر مرحومم (عبدالعلیم خان صافی) شنیده بودم که میگفت:

"با پدر بزرگوارم جناب نایب سالار و چند نفر دوستان دیگر به سواری اسپ از صدق آباد محمود راقی که اقامت گاه دایمی و خانه و باغ پدری نایب سالار صاحب بود، جانب دهنو حرکت نمودیم. دهنو منطقهٔ در عقب کوه ریگ روان و تقریباً ۱۵ کیلو متر از صدق آباد فاصله دارد و مرحوم نایب سالار در آنجا یک مقدار زمین و باغ داشت. در مناصفه راه، نایب سالار از اسپ پیاده شد. متوجه شدیم که در حدود ده الی پانزده نو جوانان در گوشهٔ نشسته و متوجه دامهای خویش که برای شکار پرندگان در زمین های زراعتی گذاشته اند، میباشند. نایب سالار به ما هدایت داد تا جوانان را نزد او بیاوریم. مرحوم نایب سالار با هریک شان به مهربانی خاص مصافحه نموده هر یک شان را درآغوش گرفته و سر شان را بوسید. نام هریک شان را پرسید و سوال کرد که در اینجاه چه می کنید؟

جوانان جواب دادند که مصروف شکار استند. باز هم نایب سالار سوال کرد که در مکتب هستید؟ همه جواب دادند که بلی. نایب سالار صاحب سوال کرد که امروز چرا مکتب نرفتید؟ گفتند که روز خوبی برای شکار بود و ما مکتب نرفتیم. نایب سالار جوانان را مخاطب قرارداده و گفت: فرزندان من! مکتب به مراتب مهمتر از شکار است. وطن به جوانان تعلیم یافته و با دانش ضرورت دارد. شما باید مکتب بروید، درس بخوانید و عالم و دانشمند شوید تا برای خود، فامیل های خود و وطن خود مفید واقع شوید. وطن ما به داکتر، معلم، انجینیر و دیگر اهل علم و فن ضرورت دارد. شما باید این کمبود وطن را مرفوع سازید. وطن بالای شما حق دارد. همان حقی که پدر و مادر بالای شما دارد. امروز شما را نصیحت می کنم که دیگر مکتب خود را ترک نکنید. اگر روز دیگر باز هم شما را ببینم که مکتب را ترک کرده و مصروف شکاراستید، شما را جزا می دهم.‘‘

نایب سالا عبدالرحیم خان در زمانی که مسئولیت ریاست تنظیمه هرات را به عهده داشت، در رشد و ارتقای معارف توجه خاص داشت. مدرسه ایکه از سابق بنام مدرسه پاه حصار باقی مانده بود توسعه داده شد و نام آنرا فخرالمدارس گذاشتند که درآن تعلیمات اسلامی تدریس میگردید. یک شخص فرهنگی بنام قاضی محمد

صدیق به حیث موسس و رئیس افتخاری آن معرفی شد. این مدرسه نخستین پایگاه تعلیمات و تبلیغات دینی و اسلامی محسوب میشود.

۳. بهبود و اصلاح سیستم قضایی و تامین امنیت در هرات

نایب سالار عبدالرحیم خان محاکم علنی، باز و کاملاً آزاد را در ولایت هرات رایج ساخت. قضات از آزادی کامل و صلاحیت خاصی برخوردار بودند. برای مجرمین حق دفاع از خود، وقت کافی و امکانات لازم مهیا میگردید تا از خود دفاع کنند. نایب سالار شخصاً در جریان محکمه بعضی موضوعات مهم به صفت ناظر شرکت می کرد و خود را صرف مجری فیصله محکمه دانسته و در فیصله محکمه دخالت نمی کرد.

زمانی که مرحوم نایب سالار به هرات رسید، والی و قوماندان فرقه عسکری در جریان اغتشاش مردم هرات به قتل رسیده بودند. در سراسر ولایت امنیت نبود. جان و مال مردم در خطر بود. نایب سالار با زحمات شبا روزی و به کمک اهالی هرات امنیت را در ولایت هرات تأمین کرد و سرحد بین هرات و مشهد را تحت کنترول آورد و به هیچ فعالیت غیر قانونی که امنیت سرحدات و ولایت

هرات را مختل سازد اجازه نداد.
نایب سالار عبدالرحیم خان خود را مسئول امنیت و حفظ جان و مال مردم میدانست. برای تامین امنیت از هیچ نوع تلاش دریغ نکرد. روزها و شب ها با تغیر لباس و قیافه، تنها و بدون محافظ به شهر و مربوطات ولایت هرات میرفت تا شخصاً از تأمین امنیت و احوال مردم باخبر شود. برای دستگیری دزدان و رهزنان شخصاً داخل اقدام میشد.

۴. انکشاف امور ساختمانی در هرات

در دوره خدمت نایب سالار عبدالرحیم خان در ریاست تنظیمه هرات، اقدامات مهمی در زمینهٔ اعمار، تمدید و ترمیم راههای مواصلاتی براه انداخته شد. راههای زنده جان، اوبه، مرغاب، چشت، چغچران، غورات و غیره در همین دوره احداث گردیده است.
مهمترین اقدام نایب سالار عبدالرحیم خان در عرصه اعمار سرک ها عبارت از اتصال هرات به کابل ازطریق ولایت بامیان می باشد. نایب سالار عبدالرحیم خان تیلفونی با صدراعظم سردار محمد هاشم خان تماس گرفته و از پلان خویش راجع به اعمار سرک و اتصال هرات به کابل از طریق ولایت بامیان او را مطلع ساخت.

عبدالرحیم خان در حال کار بالای سرک کابل – هرات

صدراعظم در جواب چنین گفت:

" فعلاً وقت آن نیست که ما این کار بزرگ را آغاز کنیم. دولت توان مالی اعمار این سرک را ندارد و ما هیچ نوع کمک کرده نمی توانیم". نایب سالار در جواب گفت:

"والاحضرت! من از شما تقاضای کمک پولی نکرده ام. من جناب شما را به صفت صدراعظم کشور از پلان کار خویش مطلع ساختم". حکومت مرکزی نه تنها که هیچ نوع کمک مالی برای اعمار این سرک نکرد، بلکه اصلاً به چنین یک پروژه عام المنفعه

علاقه نگرفت. نایب سالارعبدالرحیم خان بخاطر اعمار این پروژه بزرگ به مردم افغانستان مراجعه کرد. نایب سالار منطقه به منطقه و قریه به قریه رفت و با بزرگان اقوام جمشیدی، ایماق، هزاره، ازبک، ترکمن، تاجک و پشتون ملاقات کرد و از ایشان طالب کمک شد. نایب سالار در جریان ملاقات خویش با اقوام ذکر شده چنین می گفت:

"هموطنان عزیز، بزرگان قوم شما در مناطق خویش به شفاخانه ضرورت دارید. برای تربیه سالم اولاد خویش به مکتب ضرورت دارید. خداوند متعال آموختن علم را برای هر انسان، مرد و زن فرض کرده است. شما باید برای پسران و دختران خویش مکتب داشته باشید. برای ساختن شفاخانه ها و مکاتب به سرک ضرورت داریم. من آمده ام تا از شما کمک بخواهم. من را بصفت خدمتگار و فرزند خود کمک کنید تا به لطف خداوند متعال و کمک شما بزرگان این سرک را اعمار کنیم. برای شما وعده میدهم که اگر در این ولایت بمانم، برای شما شفاخانه ها و مکاتب می سازم."

مردم سخنان نایب سالار را قبول کرده واو را کمک کردند. نایب سالار روزها و شب های گرم تابستان و سرد زمستان را در مناطق مختلف که سرک از آن عبور میکرد در زیر خیمه می گذشتاند، با

اهالی مناطق صحبت میکرد، بیل و کلنگ به دست گرفته با مردم عملاً کار میکرد. هنگام صرف غذا با مردم یکجاه بالای زمین می نشست و غذا میخورد. به لطف خداوند متعال و همکاری مردم سرک هرات - کابل ازطریق ولایت بامیان اعمار گردید.

محترم سید محمد اکبر حمید "حسینی" در صفحهٔ ۱۲۵ کتاب حکمرانان هرات خویش تحت عنوان " سهم گیری در کار های عامالمنفعه" چنین می نویسد:

"عبدالرحیم خان در کارهای اجتماعی و مردمی نیز رسیدگی می کرد. در آن زمان در اثر آب خیزی، سربند نهر انجیل را سیلاب از بین برد و نظر به اینکه نهر انجیل بخشی از شهر و قریه جات زیادی را آبیاری می کرد مردم انجیل از این وضع پریشان بودند و توان آن نداشتند که سربند را خود آباد نمایند و اگر این کار به زودی انجام نمی شد موسم کشت و کار می گذشت و خطرات مدهشی متوجه کشت و زراعت می گردید.

عبدالرحیم خان نایب سالار، قوای عسکری و افراد ملکی و مردم مناطق همجوار را وا داشت تا برای اعمار سربند نهر انجیل کمک و همکاری نمایند. وی همه نیروهای مردمی را در ساحهٔ مذکور به کار گمارد و شخصاً برای چندین روز از اجرای کار نظارت می

کرد، وی سوار بر اسب ساحۀ کار را معاینه می کرد و مردم را با عبارات "مانده نباشید" تشویق می کرد. باجه خانه عسکری را نیز در ساحۀ کار آورده بود که ساعت به ساعت می نواخت. تکمیل این کار ده روز ادامه یافت و او در این مدت به شهر نیامد و در ساحه کار بسر میبرد. از این جوی تقسیم آب به هفت قلب "دهانه" صورت میگرفت و این تقسیم بندی حق مردم پایین بلوک را تلف میکرد. چنانچه باعث گردید که مردم عرض و داد نمایند. وی (نایب سالار عبدالرحیم خان – نویسنده) تجویز اساسی گرفت و برای مردم پایین بلوک جوی جدیدی از دریا کشید و آنها را از کم آبی نجات داد. "[۳۵]

۵. حفر چاهای نفت

یکی از خدمات خیلی با ارزش مرحوم نایب سالار عبدالرحیم خان حفر چاهای نفت بود. مرحوم نایب سالار اهمیت نفت و رول نفت را در رشد اقتصاد کشور می دانست و تصمیم داشت تا ازین منابع سرشار به نفع مردم افغانستان استفاده کند.

مرحوم استاد خلیل الله خلیلی در کتاب قهرمان کوهستان خویش چنین نوسته است:
"رییس هیآت امریکایی که اندکی پیشتر از جنگ جهانی دوم به هرات آمده بود شاید (هورلی) نام داشت به وی نوشت:
اگر تو در هرات باشی مردم افغانستان می توانند از گنجینه های مالا

در عقب عکس به زبان انگلیسی چنین نوشته شده است:
جلالتمأب نایب سالار عبدالرحیم خان والی هرات بالای چاه نفت سوم ماه جولای سال ۱۹۳۴ عکاسی توسط اف جی سی(F. G. C) سال ۱۹۳۴ مسیحی (مصادف است با سال ۱۳۱۳ خورشیدی).

مال نفت هرات بهره یاب شوند اما ترا نمیگذارند." [۳۶]
اگر مرحوم نایب سالار را میگذاشتند که به کار خویش ادامه دهد و به ذخایر نفت هرات دست رسی پیدا میکرد نه تنها برای هرات بلکه برای همه مردم افغانستان مفید واقع میشد. متاسفانه که حکومت سردار محمد هاشم خان درین موقع اساس او را به کابل تبدیل و به حیث وزیر فواید عامه و معاون صدارت مقرر کرد موضوع چاه های نفت نا تمام باقی ماند.

متأسفانه نایب سالار را نگذاشتند که وعده های بزرگ خود را عملی کند وبرای مردمی که با همت بلند قله های کوها و دشت های سوزان را تسخیر کرده بودند، شفاخانه و مکتب بسازد. آن مرد میدان و مرد عمل را وزیر فواید عامه مقرر کردند.

نایب سالار عبدالرحیم خان به حیث وزیر فواید عامه و معاون صدارت

بعد از سقوط حکومت حبیب الله خان کلکانی و اعلان سلطنت سپهسالار محمد نادر خان، نایب سالار عبدالرحیم خان به شناخت حکومت جدید و ارسال بیعت به محمد نادر خان علاقمند نبود و تا زمانی ارسال بیعت را به تأخیر انداخت.

محترم داکتر اجرالدین حشمت در "کتاب افغانستان بعد از

مشروطیت" خویش درمورد نظریات نایب سالار و حکومت جدید التشکیل محمد نادر خان چنین می نویسد:

" عبدالرحیم خان نایب سالار صافی شخصیت ملی و وطن دوست بود و ملاک حسن و قبح اشخاص در نزدش فقط منافع ملی بود. علت قرار گرفتن او را در کنار حبیب الله خان کلکانی را پروفیسور ولادمیر بویکو چنین بیان میکند: "عبدالرحیم خان بر آن بود که در رویارویی میان سقوی ها ونادریه، باید بی چون و چرا در کنار بچه سقا ایستاد، زیرا می پنداشت که نادر مشی ضد استقلال افغانستان را پیش می برد وآلهٔ دست انگلیس ها است. رحیم خان دلیل تأخیر و حتی بی میلی در شناخت رژیم نادر را انگلیسی گرایی (انگلوفیلی) و واپسگرایی پادشاه نو و نزدیکان او میخواند". "[۳۷]

محترم دکتر سید عبدالله کاظم در کتاب هرات از قیام حوت تا امروز تحت عنوان "هرات از عهد امیر عبدالرحمن خان تا کودتای ثور" چنین می نویسد:

"با سقوط حکومت امیر حبیب الله کلکانی در ماه عقرب سال۱۳۰۸ هجری شمسی (نومبر 1929 مسیحی) و

بقدرت رسیدن سپه سالار محمد نادر خان وضع هرات عادی بود و حادثهٔ مهمی رخ نداد. محمد نادر شاه قبل از رسیدن به کابل با عبدالرحیم خان تماس گرفته و موصوف به او اطمینان داده بود و گفته بود که:

"اگر شما در سایر نقاط کشور موفق شوید، در مورد هرات تشویش نداشته باشید، من با شما هستم". بدین ترتیب عبدالرحیم خان با وجود تغیر رژیم به مقام خود تا سال ۱۳۱۳ هجری شمسی (1934) مسیحی در هرات باقی ماند".[۳۸]"

محترم سید محمد اکبر حمید "حسینی" در صفحهٔ ۹۶ کتاب خویش (حکمرانان هرات) در فصل "پایان کار امان الله خان و فعالیتهای محمد نادر خان و برادران" درین مورد چنین می نویسد:

" در همین گیر و دار بود که سردار محمد هاشم خان نامهٔ خصوصی برای عبدالرحیم خان به هرات فرستاد و قاصد نامه را به عبدالرحیم خان سپرد. آنگاه که محمد هاشم خان در هرات نایب سالار بود، عبدالرحیم خان نیز در هرات صاحب منصب بود و شناختی نزدیک میان آنها موجود بود. محمد هاشم خان در نامه خود از عملیات نظامی خود

علیه حبیب الله خان کلکانی خبر داده بود و از عبدالرحیم خان کمک خواسته بود. عبدالرحیم خان در پاسخ وی نوشته بود که در صورتی که شما در سایر نقاط مملکت موفق شوید در هرات تشویش نداشته باشید، من با شما می باشم مطمئن باشید. "[۳۹]

در مورد اینکه نامه را سپه سالار محمد نادر خان به نایب سالار عبدالرحیم خان فرستاده و یا سردار محمد هاشم خان و یا اینکه این نامه قبل از فتح کابل به نایب سالار در هرات فرستاده شده و یا بعد از آن کدام سند موثق در دست نیست. تا جای که من از بزرگان فامیل شنیده بودم، این نامه را سپه سالار محمد نادر خان بعد از فتح کابل به نایب سالار عبدالرحیم خان در هرات فرستاد بود. نایب سالار عبدالرحیم خان به آرای مردم مراجعه کرده و نامه سپه سالار محمد نادر خان را به شورای هرات محول نمود. شورای هرات به اتفاق آرا فیصله کرد که ولایت هرات با همه تشکیلات ملکی و نظامی آن به حکومت سپه سالار محمد نادر خان بعیت کند. مرحوم نایب سالار عبدالرحیم خان فیصله شورای هرات را عملی و بیعت ولایت هرات را به دولت سپه سالار محمد نادر خان ارسال نمود.

در اثر خواهش مکرر اهالی هرات نایب سالار عبدالرحیم خان بهمان رتبهٔ نایب الحکومه و نایب سالار باقی ماند و بنا بر خواهش نایب سالار مامورین هرات از وظایف شان بر طرف نشدند.

در ماه اسد سال ۱۳۱۱(آگست ۱۹۳۲) نایب سالار عبدالرحیم خان به دعوت اعلیحضرت محمد نادر شاه پادشاه جدید افغانستان جهت اشتراک در جشن استقلال کشور با یک تعداد بزرگان ولایت هرات به کابل آمد.

مرحوم نایب سالار به ارتباط مشکلات اهالی هرات و موضوعات سرحدی با پادشاه، صدراعظم، اعضای کابینه ومامورین عالی رتبهٔ ملکی و نظامی چندین ملاقات داشت.

در ختم سفر به پاس خدمات صادقانه نایب سالار عبدالرحیم خان از طرف اعلیحضرت محمد نادر شاه برایش تقدیر نامه اعطا گردید و نایب سالار بعد از سفر یک ماهه پس به وظیفهٔ خویش به هرات برگشت.

نایب سالار عبدالرحیم خان پنج سال در سلطنت نادر شاهی و ظاهر شاهی به حیث والی هرات ماند. نائب سالار عبدالرحیم خان دربرج سنبله سال ۱۳۱۳ هجری شمسی (1934 مسیحی) از جانب حکومت سردار محمد هاشم خان

نایب سالار عبدالرحیم خان معاون صدارت و وزیر

فواعد عامه

به مرکز خواسته شده و بحیث وزیر فواید عامه و بعداً بحیث معاون صدارت مقرر گردید. چون مردم به کثرت به دیدن وی می آمدند ومی خواستند خدمتگار صادق وطن، شخصیت ملی و جنرال فاتح نمکسار هرات را از نزدیک ملاقات کنند. در کابل محلی برای اقامتش موجود نبود. مرحوم حاجی محمد افضل خان تاجر که شخصی خیر اندیش بود باغ و عمارتش را در بینی حصار به اختیار وی گذاشت و هم چنین محمد موسی خان توخی قندهاری که از بازرگانان شجاع و منور بود سرای و عمارت خود را در کابل به نایب سالار خالی کرد.

نایب سالار عبدالرحیم خان در زمان تصدی وزارت فواید عامه مصدر خدمات شایانی به وطن و مردم شد و از خود کارنامه های بجاگذاشت و در اعمار پلها، سرک ها و دیگر بنا های عام المنفعه در سراسر کشور از هر گونه تلاش دریغ نکرد.

زمانیکه مرحوم نایب سالار عبدالرحیم خان در هرات بود با مرحوم عبدالمجید خان زابلی و فامیل آن مرحومی ارتباط نزدیک داشت. وقتیکه در کابینهٔ سردار محمد هاشم خان با هم همکار شدند، همان دوستی و ارتباط شان ادامه داشت.

نایب سالار عبدالرحیم خان مرحوم زابلی را در گلبهار مهمان کرد و او را توسط موتر به منطقهٔ شیر خان خیل برد و دشت لامزروع را که ملکیت دولت بود برایش نشان داده و پیشنهاد نمود که اگر درین منطقه فابریکهٔ ساخته شود برای اقتصاد وطن مفید بوده و برای صدها هم وطن ما زمینهٔ کار فراهم میگردد. مرحوم زابلی پیشنهاد نایب سالار را پذیرفت و منظوری اعمار فابریکهٔ نساجی را از مجلس وزرا و مقام صدارت حاصل و فابریکهٔ مذکور را اعمار نمود و نامش را فابریکهٔ نساجی گلبهار گذاشت.

فابریکهٔ مذکور تا آخر حکومت داکتر نجیب فعال بود و صد ها هموطن ما در آن کار میکردند. متأسفانه که دزدان جهادی تمام ماشین آلات و وسایل نقلیهٔ فابریکه را به سرقت برده و در بازار های پشاور به فروش رساندند.

مرحوم سید مسعود پوهنیار در کتابش (ظهور مشروطیت و قربانیان استبداد در افغانستان) دو خاطره را در مورد نایب سالار عبدالرحیم خان از یاد داشت های مرحوم سید قاسم رشتیا ذکر نموده که ذکر آن در این رساله خالی از دلچسپی نخواهد بود.

"درسال ۱۳۱۵ هجری شمسی (1936 مسیحی) در یک دعوت شبانه که در وزارت خارجه ترتیب یافته بود، وزرا و مامورین ارشد ملکی و نظامی نیز اشتراک نموده بودند. نایب سالار عبدالرحیم خان صافی کوهستانی بحیث وزیر فواید عامه آمده بود. بعدأ نایب سالار محمد غوث خان نیز در جمله مدعوین وارد گردید و با هر یک مصافحه نمود، اما متوجه نایب سالار عبدالرحیم خان نشد. معاون تشریفات وزارت خارجه او را ملتفت ساخته گفت نایب سالار صاحب را ندیدید؟ عبدالرحیم خان با خنده گفت، ما و این ها با هم دیده ایم. (اشارهٔ شان به جنگ و مقابله بالا مرغاب بود که در سال ۱۳۰۸ هجری شمسی مطابق 1929 مسیحی اتفاق افتاده و محمد غوث خان در مقابل عبدالرحیم خان شکست خورده و به خاکهای روسیه پناه برده بود). نایب سالار محمد غوث خان از عدم توجه خود عذر خواسته با او به گرمی مصافحه نمود.[۴۰]

مرحوم پوهنیار در کتاب فوق الذکر چنین ادامه میدهد:

" در سال ۱۳۱۶هجری شمسی(1937مسیحی)معاهدهٔ (سعد آباد) که در شهر سعد آباد ولایت بوشهر ایران بین افغانستان، ایران وترکیه به امضاء رسید. معاهده را از جانب افغانستان وزیر خارجه

وقت علی محمد خان امضا کرد.
موصوف در همین سفر از وزیر خارجه ایران آقای باقر کاظمی دعوت کرده تا به افغانستان سفر نماید. آقای کاظمی در سال ۱۳۱۷ هجری شمسی (1938 مسیحی) بصورت رسمی بکابل آمد، به افتخار او محفل با شکوهی در سالون قصر ستوری وزارت خارجه ترتیب یافته بود که در آن سردار محمد هاشم خان صدراعظم و تمام اعضای کابینه، روسای مجلس و مامورین عالیرتبه عسکری و ملکی و کوردیپلوماتیک اشتراک داشتند. زمانیکه آقای باقر کاظمی به همراهی سفیر ایران آقای علی اکبر بهمن وارد تالار قصر گردید، علی محمد خان شخصاً آنها را به مدعوین معرفی مینمود. وزرا در یک صف قرار گرفته بودند، وقتیکه نوبت به مرحوم عبدالرحیم خان صافی وزیر فواید عامه رسید و علی محمد خان میخواست او را به مهمان خود معرفی نماید، عبدالرحیم خان با صدای با صلابتی که داشت به آواز بلند گفت(حاجت به معرفی نیست ما یک دیگر را خوب می شناسیم، من ایشان را در زمان اغتشاش داخلی که در آن وقت بحیث جنرال قونسل ایران در هرات بود، در ظرف 24 ساعت ازخاک افغانستان اخراج کردم. و پس از اندکی مکس که همه حاضرین به شمول سردار هاشم خان صدراعظم از این گفتار صریح و بی ملاحظه سخت ناراحت شده بودند اضافه کرد: اما اکنون که دوکشور و دو دولت همسایه با همدیگر دوست و همکار شده اند، من به ایشان از صمیم قلب خیرمقدم میگویم و دست شانرا برادرانه میفشارم.
لحن آشتی جویانهٔ کلمات اخیر شدت جملات اول او را تا اندازهٔ تلافی نمود، که اقای باقر کاظمی با خندهٔ اجباری سخنان او را تصدیق میکرد. علی محمد خان برای رفع تشنج که ایجاد شده بود،

به شنیدن سخنان مابعد عبدالرحیم خان که از علایق نیک دو کشور یادآوری کرده بود به کف زدن پرداخت که همه حضار آنرا بدرقه کرده فضای محفل به حال عادی برگشت. "[۴۱]

به ارتباط طرز تفکر و اجرات نائب سالار عبدالرحیم خان زمانیکه معاون صدر اعظم بود در شماره مسلسل ۴۸۷ سال دهم روز دوشنبه ۲۰ آگست سال ۲۰۰۱ در هفته نامه امید که در ایالت کلفورنیا به نشر می رسید چنین نشر شده است:

"جنگ جهانی جریان داشت قوای متحدین تقاضاهای فاتحانه داشته و همه ممالک جهان را مکلف به تعمیل آن میداشتند. یکی از تقاضا های قوای متحدین این بود که دپلوماتها واتباع جرمنی به ایشان تسلیم داده شود.

به ارتباط موضوع مجلس وزرا دایر شده و صدراعظم وقت سردار محمد هاشم خان پیشنهاد را که تصویب مجلس وزارا هم قبلاً در آن تحریر گردیده بود، به مجلس ارائه کرده و بصورت بسیار خلص تذکر داد که قوای متحدین تسلیم دهی دپلماتها واتباع جرمنی را از افغانستان تقاضا نموده اند وهم برای جلو گیری از تجاوزات شوروی به دو غند از قوای نظامی انگلیس ضرورت است. همه وزرا یکی بعد دیگر طبق معمول همان زمان در پای تصویب امضا نمودند تا اینکه نوبت به معاون صدارت نائب سالار

عبدالرحیم خان رسید، موصوف تصویب مجلس را با دقت مطالعه کرد. در تصویب دو مطلب تحریر بود.

1- دپلوماتها و اتباع جرمنی به قوای متحد تسلیم داده شوند.

۲ - برای جلو گیری از تجاوزات شوروی دو غند قوای نظامی انگلیس در داخل کشور جابجا گردد.

نائب سالار صدراعظم را مخاطب قرار داده گفت: "والا حضرت صدر اعظم صاحب، تصویب این دو مطلب از صلاحیت این مجلس بالا تر است." صدر اعظم با لهجه قسمآ بر آشفته گفت: "نائب سالار صاحب بالاتر از این مجلس هم مقامی وجود دارد ؟" نائب سالار جواب داد: "بلی، بالا تر از این مجلس ملت افغانستان است که باید تصمیم بگیرد که آیا مغایر همه عنعنات ملی و افغانی، دپلوماتها و اتباع جرمنی را به دشمنان شان تسلیم میدهند یا خیر. وهمچنان اگر ما امروز قوای نظامی انگلیس را در وطن خویش اجازه بدهیم، چه کسی خارج شدن قوای مذکور را از وطن ما تضمین کرده میتواند." جرو بحث میان نائب سالار و صدر اعظم، دیگر اعضای کابینه را نیز به مسولیت های ملی و تاریخی شان متوجه ساخته و همه از

نظریات نائب سالار پشتیانی نمودند. صدر اعظم مجبوراً قبول کرد که لویه جرگه دایر و هر دو مطلب به آن پیشنهاد شود.

نائب سالار عبدالرحیم خان قبل از دایر شدن لویه جرگه و در جریان جلسات لویه جرگه با سران اقوام و وکلای لویه جرگه در تماس شده و همه را به مسولیت های شان متوجه ساخت. در لویه جرگه دایر شده از نظریات نائب سالار پشتبانی تام صورت گرفت. "[۴۲]

نظریات مردم سالاری، وطن خواهی، مردم دوستی، عدالت پسندی و بخصوص جمهوری خواهی نائب سالار عبدالرحیم خان با رژیم خودکامه، زورگو، غیرعادلانه و ظالمانه سردار محمد هاشم خان سازگار نبود و اکثراً در مجلس کابینه بین صدر اعظم و نایب سالار عبدالرحیم خان جر و بحث صورت میگرفت.

چنانچه وقتیکه اهالی دره های مرد آفرین کنر مجبور به قیام مسلحانه علیه حکومت سردار محمد هاشم خان گردیدند، صدراعظم محمد هاشم خان موضوع را درمجلس کابینه یاد آوری نموده و از بمباردمان و عملیات شدید عسکری بالای مردم بی دفاع ولایت کنر سخن گفت. نائب سالار عبدالرحیم

خان مخالفت نموده گفت: "بمباردمان وکشتار مردم راه حل این قضیه نیست." صدر اعظم پرسید." پس راه حل چه است." عبدالرحیم خان چنین جواب داد. "مفاهمه، مذاکره، تعیین نمودن اشخاص عادل و صادق در راس ادارات دولتی آن محل و ازهمه مهم تر باید معلوم شود که چرا مردم مجبور به چنین عمل شده اند و مشکل شان چیست؟" نائب سالار چنین ادامه داد.

"افغانستان به مثل یک فامیل بزرگ و شما در راس آن حیثیت پدر را دارید. اگر در یک فامیل یکی از اولادهایش بی راه شود، آیا پدر به قتل او اقدام میکند؟ وظیفه شما است که آنها را نصیحت کنید، اعتراض شانرا بشنوید و مشکل شانرا حل کنید. ما اسلحه و مهمات جنگی را از پول همین مردم خریداری نموده ایم تا در دفاع از وطن مورد استفاده قرارگیرد نه اینکه اولاد وطن توسط آن کشته شود." مجلس کابینه بدون کدام نتیجه و فیصله به پایان رسید. شام همان روز والی کابل نائب سالار عبدالرحیم خان را به بهانه مجلس عاجل کابینه به داخل ارگ شاهی برده و زندانی ساخت. آن مرد مبارز، وطندوست و خدمتگار صادق وطن را بدون کدام جرم و بدون کدام محاکمه مدت دو نیم سال در

بند نگهداشت.

زمانی که نایب سالار عبدالرحیم خان و فامیل او را بدون کدام جرم و گناه زندانی نمودند، دست به جعلکاری و سند سازی مضحک وطفلانه زدند.

محترم داؤود ملکیار در کتاب خویش بنام "*جفای بزرگ*" زیر عنوان "*رازی که نباید نا گفته بماند*" چنین می نویسد:

"سالها قبل در کابل، کاکای مرحوم ما، جنرال عبدالجبار خان ملکیار، ضمن صحبت های خصوصی و یاد آوری از جریانات سیاسی و محبوس شدن ها، از زبان دوست بسیار نزدیک و قدیمی خویش، مرحوم سید عالمشاه خان فرقه مشر (شکردره یی)، راز مهمی را قصه نمود. (سید عالمشاه خان فرقه مشر رئیس ظبط احوالات حکومت سردرا محمد هاشم خان بود – نویسنده)

قابل تذکر می دانم که در وقت صحبت کاکای مرحومم، برادرم و دو پسر کاکایم هم حاضر بودند و این حکایت را با دقت می شنیدند. کاکای مرحومم از زبان مرحوم سید عالمشاه خان فرقه مشر، چنین حکایت کرد:

"زمانیکه نفر بسیار معتمد سردار محمد داؤود بودم، یکی از روزها از سردار داؤود خان هدایت گرفتم، که تا یک

مکتوبی تهیه بدارم که گویا از طرف نایب سالار عبدالرحیم خان صافی است و عنوانی سران و خوانین قوم صافی منطقه خودش سفارش شده است که شورش و اغتشاش قوم صافی را تحریک و تقویه کنند. سردار داؤود خان این تاکید را هم کرد که مکتوب باید به خط و قلم یک آدم اطمینانی تهیه شود و باید خطش در محیط شناخته شده نباشد.سید عالمشاه خان با گرفتن این هدایت، چند روز با خود در فکر و مجادله بود که چطور چنین مکتوب و نامه را تهیه کند و با کی در میان بگذارد تا جریان رسوا نشود.

در نتیجه بعد از چند روز، به پسر خود سید ظاهر شاه (سید ظاهر شاه در دوره دوازدهم شوری وکیل شکردره در ولسی جرگه بود- نویسنده) که در آن وقت متعلم مکتب بود، مطلب را دیکته می نماید و او می نویسد و بعد مکتوب را تسلیم داؤود خان میکند. و این همان مکتوبی است که چند روز بعد تر از جیب یکنفر در ایستگاه موتر های تکسی و سرویس های لینی، نزدیک محل زندگی نایب سالار عبدالرحیم خان صافی، گویا توسط پولیس مخفی کشف و بعد به حیث "سند" سبب گرفتاری، زجر، شکنجه و حبس آن شخصیت وطندوست، مدبر و با همت گردید.

سید عالمشاه خان در وقتی که آن موضوع را قصه می نمود، نهایت نادم و متأثر بود".

خوننده محترم متوجه می شود که در کارنامه های توطئه آمیز داؤود خان، نمونه های از جعلکاری برای زدن و سرکوب مخالفین موجود است. چنانچه در در اعتراف صادقانه و رفع مسؤلیت وجدانی مرحوم سید عالمشاه خان دیده می شود، داؤود خان برای محبوس کردن نایب سالار عبدالرحیم خان صافی و اعضای خانواده او، دست به جعلکاری و سند سازی زده است.

ما وقتی به صداقت و درستی این حکایت سید عالمشاه خان مطمئن شدیم که اخیراً کتاب یادشات های استاد خلیلی، (خواهر زاده و داماد عبدالرحیم خان صافی) منتشر گردید و حاوی معلوماتی از زبان خلیلی بود که مستقیماً به "سند" ساختگی در حکایت بالا ارتباط میگیرد و اینک در ذیل عیناً نقل میگردد.

"تحقیقات از من توسط هاشم، داؤود ونعیم":

" از زندان مرا بردند، به روی من یک شال افگندند، از شال ها پشمی که بیرون را نبینم، به یک ماشین سوار کردند. دیدم صدارت است، مرا درون بردند، دیدم مجلس سه نفری

بر پا است.
سردار هاشم بالا نشسته و محمد داؤود خان و محمد نعیم خان به اینطرف و اینطرف.
هاشم خان گفت: دیدی خلیل الله خان که عبدالرحیم خان چه کرده؟ کنر را به روی حکومت تحریک کرد.
پرسیدم مگر کنر رفته بود؟
گفت: نه، از این کابل شروع کرده بود. تمام اسنادش را یافتیم.
گفتم: این اسناد چه بود که عبدالرحیم خان گرفته شد؟
گفت: بلی همه اسناد است که کنر را تحریک کرده بود."
(صفحه ۲۱۸ یاداشت های استاد خلیل الله خلیلیُ طی مکالمه با دخترش ماری) [۴۳]

به ارطبات دسیسه سازی، دروغ بافی و جعلکاری حکومت خودکامه و ظالم سردار محمد هاشم صدراعظم مطالب ذیل را از کتاب *"خاطرات زندان"* مرحوم محمد هاشم زمانی که زیرعنوان (*هم زندان و هم لت و کوب*) تحریر شده است نقل می نمایم:

"ملک اله خان یک شخص راستگو، با غیرت و با ایمان بود. یک شب محمد امین سر مبصر اورا از کوته قلفی با خود برد. ما صدای

شرنگ شرنگ زولانه های ملک اله خان غازی را که با سر مبصر روان بود، شنیدیم. چون ملک اله خان یک انسان دارای ایمان پاک و مسلمان معتقد بود، از مقابل هر اطاقی که میگذشت، صدا میکرد: برایم دعا کنید و بخشایش بخواهید، به این ظالمان هیچ اعتماد نیست، آنچه از طرف خدا مقرر شده، همان خواهد شد .ما فکر کردیم که یا اورا برای کشتن میبرند و یا اینکه آزاد شده است. فردا صبح که اطاقها را باز کردند و تشناب رفتیم، وقتی مقابل اطاق ملک اله خان غازی رسیدیم، صدای ناله و فریاد او را شنیدیم. از او پرسیدیم مریض هستی؟ او در حالیکه فریاد میزد گفت: دیشب این ظالمان خدا ناترس مرا بسیار لت و کوب گردند، هیچ جای وجودم سالم نمانده، ماهیچ نفهمیدیم که چرا او را لت و کوب کردند واز تشناب به اطاقهای خود بازگشتیم. نزدیکهای چاشت وکیل سعدالدین دم دروازه اطاق ما آمد و گفت: غازی اله خان میگوید که دیشب قوماندان امنیه کابل خواجه نعیم و رئیس الشیاطین رئیس ضبط احواالت احمد شاه مرا به اطاق مدیر انضباطی خواستند و از من تحقیقات کردند. از او پرسیدند که وزیر عبدالرحیم خان صافی را میشناسی؟ او برایشان گفت که برای اولین بار این نام را از زبان شما میشنوم. آنها گفتند که صدراعظم صاحب کبیر ما را از همین سبب فرستاده که از خودت تحقیق کنیم و نتیجه را به او ببریم. شما مردم کنر چرا به تحریک عبدالرحیم خان صافی علیه حکومت بغاوت و سرکشی کرده بودین. ملک اله خان هر قدر به آنها کفت و بخدا وقران قسم خورد که این همه دروغ است و من نام عبدالرحیم خان را برای بار اول از زبان شما میشنوم، اما آنها حرفهای اورا قبول نکردند و در اخیر این ظالمان غازی ملک اله خان را آنقدر

چوب و قمچین زدند که لباسهای جانش همه پارچه پارچه و ریشه ریشه شده و هیچ جای سالم در بدنش باقی نمانده. تا جائیکه او از لت و کوب ازهوش رفته و ده باشی او را پشت کرده به اطاق آورد. بابا که سخنان وکیل صدرالدین را شنید به اطاق غازی ملک اله خان رفته به او گفت: که اگر با آب سرد غسل نکنی، وضع بدنت بعد تر بسیار خرابتر میشود. او برایش گفت: من از جایم حرکت کرده نمیتوانم چگونه غسل کنم؟ بابا سرحد دار را صدا کرد: چوکی را به تشناب ببر! او چوکی را به تشناب برده و لباسهای غازی ملک اله خان را را از جانش کشیده و برایش یک لنگ زدند بعد اورا روی چوکی نشانده و برای چند دقیقه باالیش آب یخ ریختند. او را لباس دیگری پوشاندند و دوباره به اطاقش برده و از دوایی که بابا عبدالعزیز برایش آماده کرده بود، برایش دادند. ملک اله خان چندین شب سر به سر مورد لت و کوب قرار گرفت. اما هیچ وقت دروغ نگفت و راحت خود را به قیمت زحمت دیگران نخرید.
خواجه نعیم خان و رئیس ضبط احواالت به او گفته بودند که: که تو فقط بگو که وزیر عبدالرحیم به ما گفته بود که با حکومت جنگ کنید." [۴۴]

مرحوم استاد خلیلی از زبان مرحوم محمد سرور گویا در این مورد چنین می فرماید:

"آیا میدانی که بعد از بندی شدن شما چه شد؟ گفتم: نی، گفت: که امر کردند که عبدالرحیم خان نایب سالار را در روبروی صاحب منصبان عسکری تشهیر کنند و بعد از آن در وزارت دفاع تیربارن

کنند. و ترا در روبروی مامورین ملکی تا درجهٔ مدیرعمومی تشهیر کنند و در صدارت عظمی تیر باران کنند. اما سردار محمد هاشم خان گفته بود که در صدارت باید خون این ناپاک نریزد، تشهیر اینجا شود اعدام جای دیگر شود چون او از مرده می ترسید! گویا گفت: درین حال خداوند کریم لطف کرد و سفارت ترکیه نامه یی از جنرال فخرالدین التای و سپارش نامهٔ هم از دولت ترکیه توسط سفیر شان به وزارت خارجهٔ افغانستان به این مضمون فرستاد: "چون عبدالرحیم خان نایب سالار یکی از خدمتگاران عالم اسلام و جنرال مشهور افغانستان است، فخرالدین التای به او آشنایی و دوستی دارد و حکومت ترکیه خواهش میکند که اگر نایب سالار واقعاً متهم باشد، علنی محاکمه شود و یکنفر از اعضای سفارت ترکیه هم در کابل بحیث ناظر در روز محاکمه حاضر باشد. اگر ثابت شد که گناهگار است، باز هم دولت ترکیه خواهش میکند که دولت افغانستان نسبت به دوستی که با دولت ترکیه دارد، به مجازاتش تخفیف داده شود. من گفتم: چه میگی تو از کجا خبر شدی؟ گفت: بلی من از زبان اعضای خانوادهٔ سلطنت شنیده ام و چیزی که قضیه قتل شما (استاد خلیلی) و نایب سالار را معطل کرد یکی همین مکتوب دولت ترکیه بود. و دیگر تلاشهای مکرر احمد شاه خان وزیر دربار بود، که با نایب سالار رفاقت شخصی داشت. "[۴۵]

نائب سالار عبدالرحیم خان در آغاز صدارت سپهسالار شاه محمود خان از زندان رها گردید. به نسبت مریضی که در زندان به آن مبتلا شده بود جهت تداوی عازم هندوستان شد. سپه سالار شاه محمود خان صدراعظم هدایت داده بود که قبل ازعزیمت به هندوستان نایب سالار را نزدش ببرند و کمکی نیز جهت معالجه اش صورت گیرد.

حین رسیدن به محوطهٔ صدارت، شاه محمود خان شخصاً از تعمیر خارج شده و در محوطهٔ صدارت به ملاقات وی آمد. در ضمن مصافحه و اظهار تأسف پیشنهاد کمک نمود. نایب سالار عبدالرحیم خان در جریان ملاقات با صدراعظم چنین پیشنهاد و وصیت نمود:"در صورت وفات جنازه ام را از هندوستان به وطن انتقال داده و به آن ناحیه از سرحدات وطن عزیزم که خطر تجاوز اجنبی متصور باشد بخاک بسپارید تا باشد که عده ای از سپاهیان و سنگر داران حافظ سرحدات و استقلال میهن از مقبره ام در مقابل دشمن بحیث سنگر استفاده نموده از وطن خویش دفاع نمایند و بدینوسیله روحم را شاد سازند دیگر کدام پیشنهاد و ضرورتی ندارم." باوصف آنکه مرحوم نایب سالار به مشکلات شدید اقتصادی

مواجه بود و همه دارائی واموال شخصی او را محمد هاشم صدراعظم و جنایت کاران و جلادان همکار او به سرقت برده بودند، پیشنهاد کمک صدراعظم را نپذیرفت.

ژاله ام هرگز ندارم تاب احسانی کسی
آب میگردم اگر از خاک بردارند مرا

اما خواهش دومش را که مقبره اش سنگر مدافعان وطن باشد، مجاهدان راه حق و دلیر محمود راقی در هنگام اشغال أفغانستان عزیز توسط قوای وحشی و جنایت کار اتحاد شوروی سابق برآورده ساختند. مجاهدان سربه کف و قهرمان محمود راقی در عقب قبر مرحوم نایب سالار عبدالرحیم خان سنگر گرفتند، در مقابل قشون سرخ خرس های قطبی جنگیدند، از وطن و ناموس خود مردانه دفاع کردند، بهترین های شان به مقام والای شهادات رسیدند و پیغام فتح و پیروزی مجاهدین، سروران و شیرمردان کاپیساه را با خود به نایب سالار بردند و روح او را شاد ساختند.

مرحوم نایب سالار عبدالرحیم خان به هندوستان رفت و در یکی از شفاخانه های شهر ممبی (قبلاً بمبی) بستر شد. درین سفر مرحوم نجیب الله خان خلیلی خواهر زاده نایب سالار

عبدالرحیم خان با او همراه بود.
مرحوم نجیب الله خان یکی از خاطره های نایب سالار را در سفر هندوستان برایم چنین حکایت کرده بود.
"به شهر بمبی رسیدیم و نایب سالار صاحب در شفاخانه بستر شد و من هم در اتاق شفاخانه با جناب شان بودم. روز دوم اقامت ما در شفاخانه، دختران جوان هندی که در شفاخانه به صفت نرس کار میکردند به اتاق ما آمدند تا پشت، شانه های و دستان نایب سالار صاحب را با دستمال های ملایم و مرطوب پاک نموده و ماساژ ومالش دهند. نایب سالار صاحب گفت: در تمام عمر دست زن نا محرم به جانم تماس نکرده. نمی خواهم که درین آخر عمر دست دختران نا محرم در بدنم تماس کند و به سختی از نرس های موظف معذرت خواست. نرس ها معذرت نایب سالار را قبول کرده و برایش نرس مرد تعین کردند."
نایب سالار عبدالرحیم خان از هند برگشت، اما صحت یاب نشد. مریضی روز به روز ضعیف و ناتوانش ساخته و بلاخره زمین گیرش ساخت.
زمانی که خانم اول نایب سالار عبدالرحیم خان به رحمت

حق پیوست، موصوف با مرحومه شهزاده بیگم دختر مرحوم سید مصطفی پاچا که به بابا پاچای کنر شهرت داشت ازدواج کرد.

مرحوم بابا پاچا با پسرخود سید غلام علی در جهاد ملت افغان علیه استعمار انگلیس سهم داشت. بابا پاچا در سمت مشرقی از اعتبار و شهرت زیادی برخوردار بود. همین پیوند دو فامیل بزرگ و دو شخصیت نامی و معروف وطن برای صدراعظم هاشم خان سبب تشویش شده بود. تا اینکه برای مرحوم نایب سالار دسیسه ای ساخت و او را به زندان انداخت.

مرحومه شهزاده بیگم که به بی بی صاحب شهرت داشت راجع به عشق و علاقه مرحوم نایب سالار به مردم و وطنش برایم چنین گفت:

مریضی روز به روز نایب سالار را ضعیف و ناتوان می ساخت. اما با شدت درد و مشکلات روز افزون وطن و مردمش را فراموش نمی کرد. یک روز قبل از چای صبح دروازه حویلی باز شد و کرنیل محمد رفیق خان که دوست نایب سالار بود داخل حویلی شد و به صدای بلند صدا کرد که مرد، مرد. نایب سالار به مشکل بالای بستر خویش

نشست و کرنیل را به داخل اتاق خود خواسته و پرسید که کی مرده است. کرنیل محمد رفیق خان گفت هاشم خان مرده است. نایب سالار با شنیدن خبر مرگ هاشم خان بسیار غمگین و پریشان شد. کرنیل گفت همین هاشم ظالم شما را به زندان انداخت، تمام دارایی و اموال شخصی شما را ضبط کرد. از ظلم همین هاشم به مریضی مبتلا شدی، حالا بخاطر مرگ او غمگین هستی؟ نایب سالار گفت: من به خاطر مرگ هاشم خان غمگین و پریشان نیستم. من به خاطر وطن خود پریشان هستم. هاشم با همه بدی ها که داشت مانع خود سری ها، جاه طلبی و قدرت طلبی های داود شده بود و به دهن او قیزه انداخته بود. حالا که هاشم خان فوت کرده دیگر کسی نیست که جلو خودسری های داود را بگیرد. داود توسط روس ها وطن ما را خراب می کند و مردم بیچاره ما را به مصیبت مبتلا می سازد.

از زبان بزرگان خانواده شنیده ام که نایب سالار عبدالرحیم خان به مطالعه علاقه داشت. علاقه خاصش به مطالعه کتاب های طبی بود. طب قدیم یا طب ابن سینای بلخی بیشتر مورد توجه اش بود. ده ها جلد کتاب های ضخیم طبی داشت و همیشه از آنها استفاده میکرد. مرحوم نایب سالار در مقام

ولایت هرات و یا زمانی که به صفت وزیر فواعدعامه و معاون صدارت مصروف خدمت بود، در اوقات فراغت خویش کتاب های طبی را مطالعه میکرد. همیشه به فکر آن بود که چطور میتواند از طریق طبابت برای مردم غریب و بی بضاعت افغانستان خدمت کند. در سمت غربی جاده نادر پشتون بین مسجد پلخشتی و سپاهی گمنام جاده میوند سرای کوچکی بود که اسم آن سرای را فراموش کرده ام. در سرای مذکور یکی از هم وطنان هندوی ما دوکان طبابت و دوا فروشی داشت. موصوف دوا های یونانی و گیا های طبی را از هندوستان وارد میکرد. نایب سالار با او معرفت و دوستی داشت. نایب سالار شخصاً به دوکان او میرفت و دوا و گیا های مورد ضرورت خود را از او خریداری میکرد و برای هم وطنان محتاج و مریض خود دوا می ساخت. در آن زمان مریضی چشم هموطنان ما بخصوص هموطنان غریب و نادار ما را از نعمت بینایی محروم می ساخت. مرحوم نایب سالار برای ساختن دوای چشم و حل این مشکل مردم در تلاش بود. بیشتر از دو سال مطالعه و کار کرده بود و دوائی برای
تداوی امراض چشم تهیه نموده بود. مرحوم نایب سالار به

این دوا بسیار خوشبین بود و همیشه میگفت که با تکمیل شدن این دوا، انشاالله در افغانستان دیگر کسی کور نمی شود. دوای مذکور درحال تکمیل شدن بود و آخرین روز های به قیام رسیدن و آماده شدن خود را میگذشتاند که مرحوم نایب سالار و فامیلش را به زندان بردند. زمانی که جلادان و سرسپرده گان هاشم خان صدراعظم، خانه مرحوم نایب سالار را تلاشی میکردند، یکی از افسران بوتل بزرگ شیشه ای را که دوای چشم در آن بود برداشته و پرسید که این چه است.

مرحومه خانم نایب سالار جواب داد که این دوای چشم است و عبدالرحیم خان بیشتر از دو سال بالای این دوا زحمت کشیده است. این دوا برای مردم افغانستان است که دیگر از نعمت چشم محروم نشوند. متاسفانه که آن افسر بی احساس که نه ترس از خدا داشت و نه علاقه ای به مردم و همه چیز برای افسر مذکور هاشم خان صدراعظم و هدایات غیر انسانی و ظالمانه او بود، بوتل را به زمین زد و دوا را به خاک برابر کرد.

زمانی که مرحوم نایب سالار از زندان آزاد شد، با وصف تکلیف مریضی و آن همه رنج زندان ، عشق سرشارش

نسبت به مردم، وطن و خدمت گذاری به هم وطنانش کاهش نیافته بود. با استفاده از کتاب های طبی، گیا های طبی و دوا های یونانی هموطنان مریض و بی بضاعت خویش را بصورت رایگان تداوی میکرد. درآن روزها مریضی سالدانه مردم کابل را به رنج و عذاب مبتلا کرده بود. نایب سالار بدون تبعیض هرهموطنش را که میدید که زخم سالدانه در دست و یا روی خود دارد، بدست خویش بالای زخمش مرهم می گذاشت و تداوی شخص مریض را رایگان ادامه می داد تا که صحت یاب می شد. برای سنگ گرده از گیاهای طبی دوا می ساخت و هم وطنانی را که به مریضی سنگ گرده مبتلا بودند تداوی میکرد. به همین ترتیب صدها مریضی دیگر را تداوی مینمود.

هموطنان ما از مناطق دور دست اطراف کابل نزد مرحوم نایب سالار بخاطر تداوی می آمدند.

مرحوم نایب سالار تا آخر عمر از طریق طبابت در خدمت مردم خود بود و از آن لذت می برد.

به قول مرحوم استاد خلیلی در آخرین روز های زنده گانی نائب سالار، چون بیگناهی او بر همگان ثابت بود، اعلیحضرت محمد ظاهر شاه شخصآ به عیادت وی رفته واز حالت او اظهار تاسف نموده و منتظر بود که نایب سالار خواهشی نماید.

نایب سالار عبدالرحیم خان با همان همت بلند و مردانه گی خاصی که داشت به مشکل بر جایش نشسته و با زبان شکسته چنین گفت: "آرزو داشتم در پشت اسپ در میدان

جنگ در مقابل دشمنان دین و وطن کشته شوم تقدیر نخواست، هر وقتیکه من فوت کردم بگوئید تابوتم را چند دقیقهٔ در جای بگذارند که صدای شیهه اسپ سواران افغان به گوش ام آید. دیگر خواهشی ندارم."۴۶

از جور روزگار سر پر غرور ما
صد بار خون چکان شد و یک بار خم نشد

نائب سالار عبدالرحیم خان در سال ۱۳۳۴ هجری شمسی (1955 مسیحی) به رحمت حق پیوست.

جنازه او را بر بالای توپ در برابر منار استقلال آوردند. مرحوم جنرال محمد عارف خان وزیر دفاع ملی سوانحش را خواند. اسپهای سواران نیزه دار عسکری شیهه می کشیدند.

نماز جنازه در مسجد عید گاه ادا شد. شهریان کابل از پای کوه آسمائی منزل نایب سالار تا مسجدعید گاه توپ حامل تابوت او را غرق گل نمودند.

از کاریز میر تا قلعه صدق آباد در فاصله بیش از شصت کیلو متر هزاران مرد و زن و اطفال مکتب در دو طرف راه در هرجا صف بسته با فریاد تکبیر و تلاوت قرآن و خواندن خطابه ها و اشعار جنازه را استقبال می کردند.

شبانگاه جنازه به تپهٔ صدق آباد رسید.
بزرگان تگاب، نجراب، پنجشیر، گلبهار، درُنامه، بوله غین و سنجن قبل از آنکه جنازه به آرامگاه ابدی سپرده شود خود را رساندند.
سردار شاه محمود خان صدراعظم، سردرا محمد داود و سردار محمد نعیم، جنرال محمد عارف خان وزیر دفاع، اعضای کابینه و مامورین عالیرتبه عسکری و ملکی در هنگام به خاک سپردن جنازه حضور داشتند.
دو شخصیت بزرگ روحانی و علمی دو پیشوای قوم جناب فخر المشایخ میاگل جان تگاب و حافظ جی صاحب محمود راقی تابوت نایب سالار را در کنار پدرش به خاک سپردند.
فردای آن روز در محمود راقی و سایر مراکز حکومتی منجمله مزار شریف، میمنه، هرات، تخارستان کندز و در مجامع مهاجران پار دریا مجالس دعا و فاتحه خوانی برگذار گردید.
روز نامه دولتی پروان نشریه فوق العادهٔ به مناسبت وفات مرحوم نایب سالار عبدالرحیم خان به نشر رسانده و زیر عنوان "ستاره درخشان شمالی افول کرد" مطالبی راجع به صداقت، شخصیت و قهرمانی های موصوف به نشر

رساند.

بهتر است بگویم سرانجام ستاره درخشان افغانستان افول کرد مردی که:

جنرال فخرالدین التای رییس هیت ترکی گفته بود:

" در سنگری که عبدالرحیم باشد شکست راه ندارد."

موسیو هاکن شرق شناس و دانشمند فرانسوی در نامه شخصی عنوانی عبدالرحیم خان چنین نوشته است: "تنها دیدن سیمایی مردانه و همت بلند تو از قهرمانی ملت افغان ترجمانی میکند."

ریس کاروان زرد که در ۱۳۱۱ هجری شمسی (1932 مسیحی) با هیئت خود به هرات آمده بود در پای فوتوی رسامی شده اش نوشته بود: "چون با وی گفتگو کردم پنداشتم مقابل یکی از جنرال های صلاح الدین ایوبی نشسته ام."

مقبره مرحوم نایب سالار عبدالرحیم خان در جریان جهاد مردم افغانستان علیه متجاوزین روسی سنگر مجاهدان کاپیسا بوده و تخریب شده بود. محترم محمد اسحق فرزند چهارم مرحوم نایب سالار مقبره مذکور را مجدداً اعمار نمود

ضمایم:

بیوگرافی اسد سخی فرهاد:

اسد سخی فرهاد در کابل، افغانستان در بین یک خانواده متوسط چشم به جهان گشود. پدرش سخی احمد فرهاد یک ژورنالست وروزنامه نگار بوده وعضوی از خانواده میهن پرست فرهاد بود. اسد از سنین کوچکی ارزش ایمان ومیهن پرستی را آموخت. خانواده اش در اواخر دهه پنجاه در آنکارا، ترکیه زندگی می کردند، جایی که ایشان به مکاتب ترکیه رفته ودر معرض ایدئولوژی کمال أتاتورك قرار گرفت. هنگامی که در اوایل دهه ۶۰ به افغانستان برگشتند، وتعلیمات لیسه را به اتمام رساند، بورس تحصیلی را برای حضور در پوهنتون آمریکایی بیروت بدست آورد. در اوایل دهه ۷۰ ایشان بورس تحصیلی دیگری برای تحصیل در پوهنتون ایالتی نیویارک دریافت نمودند. از سال ۱۹۷۹ تا به حال در کلیفورنیا زندگی می کنند وبرای مدتی کوتاه به افغانستان برگشتند وبه حیث معین وزارت مالیه ومشاور بانک جهانی خدمت نمودند. ایشان مقالات متعددی در مورد مسائل افغانستان نوشته ومی نویسد

فامیل مرحوم نایب سالار عبدالرحیم خان:

مرحوم نایب سالار دو بار ازدواج کرده بودند. بار اول با مرحومه بوبوجان ازدواج کرده بودند که ثمره ازدواج شان یک پسر و سه دختر بود.

پسر شان: مرحوم عبدالعلیم خان صافی

دختران شان: مرحومه دلبر، مرحومه فوزیه و مرحومه رقیه

بعد از اینکه خانم اول شان به رحمت حق پیوستند، ازدواج دوم شان با مرحومه شهزاده بیگم دختر مرحوم سید مصطفی مشهور به بابا پاچای کنرصورت گرفت. مرحوم نایب سالار از خانم دوم شان دارای چهار پسر و چهار دختر بودند.

پسران شان: مرحوم محمد اسمٰعیل، محترم محمد ابراهیم، محترم محمد اسحٰق و مرحوم عزیز الرحمن

دختران شان: محترمه حلیمه، محترمه عالیه، محترمه خدیجه و محترمه رحیمه

نظر صاحب نظران در مورد این کتاب

همتت را بنازم. کار با ارزش انجام داده اي. انسان هاي بزرگ حق کلان به گردن ما دارند. اجازه ندهیم که غبار فراموشي بر کارنامه هاي درخشان این مرد نیك نام و خدمتگار وطن بنشیند. روحش شاد!

نسیم رهرو هالند

Oct. 26, 2020

دوست بزرگوارم انجنیرصاحب صافی را سلام و احترام می رسانم. آرزو دارم همراه با خانوادۀ محترم تان از صحت و سلامتی کامل برخوردار باشید. کتاب « نایب سالار عبدالرحیم خان» را با اشتیاق فراوان به یک نفس خواندم و از آن آموختم. این کتاب مرا کمک کرد تا به زوایای بخشی از تاریخ کشور ما آگاهی بیابم. رشادت، وطن دوستی و جوانمردی جنرال عبدالرحیم خان فضایل یک انسان واقعی و نیکخواه بوده که می تواند سرمشق کار و مبارزۀ نسل آینده باشد. نقل قول هایی که از منابع دیگر در این کتاب به کار رفته، به زیبایی و ثقه بودن روایت ها و رویداد ها می افزاید. من تا هنوز کتاب مستطاب جناب استاد حکیم خان صافی و استاد خلیل الله خلیلی را نخوانده ام. دیروز با استاد حکیم خان از طریق تیلفون پیرامون کتاب« نایب سالار . . .» و شخص شما صحبت های مفصلی داشتیم. من به شخصیت دوست بسیار عزیزم استاد حکیم خان احترام فراوان قایلم. خوشحالم که با شما آشنا شدم. من قدر این آشنایی را پاس خواهم داشت. از شما تشکر می کنم که پیرامون کارنامه ها و

شخصیت مرحوم نایب سالار عبدالرحیم خان کتاب نوشتید.از نظر من این کتاب ارزش زخمت کشیدن را دارد. عبدالرحیم خان بیشتر از این قدر و منزلت دارد. کاش بیشتر در موردش گفته و نوشته شود! نثر کتاب مناسب است . نویسندگی تنها حق نویسندگان معروف نیست، حق همگان است. هر کدام ما حرف دل مان را به دل های دیگران می توانیم بنشانیم. صداقت در نوشتن و اینکه چه می نویسیم، بسیار مهم است. چگونه باید نوشت، مسئلۀ بعدی ای و دومی می باشد. خدا به عمرت برکت بیفزاید. به همه سلام برسان. موفق باشی.

نسیم رهرو هالند

Oct. 28, 2020

محترم انجنیر صاحب صافي سلام ،

با تشکرات بی پایان از هدیة ناب و کتاب آموزنده تان که ارائه معلومات در قسمت یکی از راد مردان و قهرمانان تاریخ افغانستان میباشد باید به عرض برسانم که :

مطالعه این کتاب به ما نوید می بخشد که افغانستان همان طور که در گذشته قهرمانان و فرزندان شجاع و پر افتخار را در جامعه تقدیم کرده أست انشاءالله در آینده نیز به همچو انوار منور شود.

واقعا شخصیت بزرگ و ملی ما نایب سالار عبد الرحیم خان که من از آن هیچ شناختی نداشتم (با وجود که جد والای دوست عزیزم انجنیر صاحب عبدالکریم صافي است) در آبادي وطن ، نگهداشت استقلال و سرحدات وطن و امواج متلاطم نابسامانی های سیاسی و

اجتماعی کشور بسیار مدبرانه دست و پنجه نرم نموده و به حیث یك عسکر میهن دوست و یك رهبر نظامی شجاع موفقانه در امور محوله شان بدر آمد .

در مورد شخصیت عالی و تصامیم مدبرانه نایب سالار عبد الرحیم خان چند نکته قابل یاد آوری است :

در قسمت جوانمردی نائب سالار عبدالرحیم خان به نقل قول از مورخ معاصر کشور مرحوم آصف آهنگ داستان شخص را یاد آور میشوم هنگام که شخص معروف و معقول از اهالی هرات مورد خشم دولت مرکزی قرار گرفت و از مرکز مکتوب گرفتاری او به هرات صادر گردید شخص متهم از آن خبر شد و قبل ازینکه نامه به والی برسد شخصاً نزد والی رفت و موضوع را با او در میان گذاشت ، نائب سالار به همان خصلت مردانگی که داشت أو را اجازه خروج از هرات داد و زمانیکه مکتوب را نزد والی به غرض گرفتاری متهم بردند موصوف در پای مکتوب امر اجرای آنرا داد ولی نفر در هرات وجود نداشت.

در قسمت خدمات و فعال نگهداشتن ساختار دولتي مدبر بسیار خوب بود که اگر راهبرد های آن پیروی و تعقیب میشد وطن دچار مشکلات فعلی نمیشد. چنانکه زمانیکه رئیس تنظیمه هرات بود در هرات حکومت بی نظیری را از نگاه اداره ، دولت مداری و امنیت مستقر ساخت. وی تمام ساختار دولتی قبلی را حفظ کرده و نیز به منظور فعال نگهداشتن بهتر سایر ادارات دولتی ولایت هرات ، شورای نمایندگان مردم هرات را ایجاد کرد . اصول اساسی این

شورا عبارت بود از :

حفاظت دین مقدس اسلام ، دفاع از استقلال کشور ، تصویب قوانین و نظامنامه ها بر اساس اصول شریعت و مطابق نیات و منافع ملت. همچنان تعین و تصویب مقررات پرداخت مالیه و استقرار امنیت عمومی و جلو گیری از اعمال خلاف شرعی مانند رشوت و اختلاس و امکانات تدریس و سواد آموزی و معارف برای اطفال و توجه دقیق به رشد صنایع و زراعت بود.

در قسمت دانش سیاسی و پیش بینی های سیاسی نایب سالار عبد الرحیم خان باید عرض نمود که موصوف در اواخر زندگی خود بنابر ظلم سردار محمد هاشم خان صدر اعظم زندانی و بعدآ به مریضی سخت مبتلا شده بود . با وجود مریضی اش هنگام که خبر مرگ محمد هاشم خان برایش رسید غمگین و پریشان شد ، وقتیکه از آن پرسیدند که از ظلم همین هاشم خان به مریضی مبتلا شدی و حالا به خاطر مرگ او غمگین هستی . نایب سالار در جواب گفت من به خاطر مرگ هاشم خان غمگین و پریشان نیستم ولی من به خاطر وطن خود پریشان هستم. هاشم به همه بدی های که داشت مانع خودسری ها ، جاه طلبی و قدرت طلبی های داؤد شده بود و به دهن او قیزه انداخته بود و حالا که هاشم خان فوت کرده دیگر کسی نیست که جلو خودسری های داؤد را بگیرد. داؤد توسط روس ها وطن ما را خراب میکند و مردم بیچاره ما را به مصیبت مبتلا میسازد.

همان بود که بعد ها به چشم سر دیدیم که افغانستان به اثر سیاست داؤد دچار چه بلاهای شد که تا الحال ادامه دارد .

در اخیر با ایثار درود به روان همچو قهرمانان وطن امیدوارم که برای نجات کشور فرزند مدبر دیگری چون نایب سالار عبد الرحیم خان در وطن بروید.

با احترام

جمیل ضارع ونگور - کانادا

November 28, 2020

Mohtram Eng. Saheb Safi, Salam,

I read the book,

- I have not heard or read about any other person who were public officer, and done this much work in the country.
- Marhoom General Abdul Rahim khan must have been a brave soldier, a good planner, a good administrator, a good Army Officer, a good speaker, a good Architect, and a good Tabib.
- Marhoom General Abdul Rahim Khan must have been a Charismatic Leader, and a good WATANDOOST.
- Marhoom General Abdul Rahim Khan had been A GOOD HUMAN BEING AND A GOOD MUSLIM.

ALLAH MOTTAAL BIAMORZADISH.

Ihtramat,

Dr. Ahmadyar, Vancouver - Canada

November 29, 2020

دوست دانشور گرامی جناب انجینیر صافی

کتاب ارجمند نایب سالار عبدالرحیم خان را که به همت ستودنی آن بزرگوار فراهم آمده است دریافتم. از مهربانی شما سپاسگزارمم.

زحمتی را که در راه شناساندن چهره تابناک این فرزند دانا و توانای سرزمین مان کشیده و رنجی را که بر خویشتن هموار داشته اید در خور ستایش است.

چنانکه از شرح حال آن بزرگمرد تاریخ معاصر ما پیداست؛ و بنا بر آنچه در دوره ی نوجوانی از روانشاد پدرم شنیده بودم خدمات نایب سالار در هرات و برای همشهریانم بیش از آن است که نیاز به تکرار بنده داشته باشد. آنچه من میتوانم در باره ی وی شایسته ی وی بگویم اینست که وی را باید «سالار عبدالرحیم خان»خواند که وی خود شایسه ی عنوان «سالار» است.

روانش شاد و نامش پاینده باد.

برای جناب عالی آرزوی سلامت و سعادت و سرفرازی دارم.

بیست و هفتم نوامبر 2021

ونکوور – بریتیش کلمبیا - کانادا

داکتر ناصر امیری

اطمینان از رسیدن کتاب

همراه با سلام، آرزوهای نیک و سپاسگزاری از لطف شما، به اطلاع می رسانم که
فراورده ی دستان پاکیزه ی شما، کتاب "نایب سالار عبدالرحیم خان"را دریافت داشتم
واقعاً جای کتاب مشخص پیرامون آن بزرگوار نکوکار، اما ظلم و ستم دیده خالی بود
بزودی و با علاقه مندی، مطالعه ی آن را شروع می کنم
با تمنیات نیک برای شما وخانواده ی ارجمند
پنج ماه می سال 2025
هامبورگ - جرمنی
نصیرمهرین

بسم الله الرحمن الرحیم

بنیاد خیریه نایب سالار عبدالرحیم خان

بنیادخیریه نایب سالار عبدالرحیم خان به تاریخ ۱۶ ماه جدی سال ۱۳۹۸تاسیس شده است

با مشوره دوستان واعضای فامیل محترم عبدالرحیم خان بخصوص

کوشش های فراوان مرحومه خانم هما صافی نوه مرحوم نایب سالارکه خداوند متعال غریق رحمت خود بگرداندش تاسیس گردیده است.

این بنیاد خیریه به تعداد یک هزار و یکصد خانوداه را تا فعلا کمک نموده است.

بنیاد خیریه نایب سالار عبدالرحیم خان به تعداد سی خانوده که نیازمند به کمک بودند ویا توان مالی برای ایجاد شغل نداشتن مرغ های تخمی توزیع نموده است.

منابع مالی بنیاد خیریه نایب سالارعبدالرحیم خان از طرف خانوده عبدالرحیم خان وبعضی اوقات توسط یک تعداد دوستان خیر اندیش

تمویل میگردد.

بشترین کمک های این بنیاد برای قشر فقیر جامعه که معیوب، معلول یا مریض باشد که توان کار را نداشته باشد ویا کدام درآمد ثابت نداشته باشد و برای خانواده های شهدا میباشد. در حالات غیرمترقبه مانند سیلاب و زلزله ما نیز کمک های خود را برای آسیب دیدگان مد نظر میگریم. کمک های ما برای نیازمندان آرد، برنج روغن، نخود، لوبیا، نمک ودر زمستان ذغال میباشد

ودر این مدت چهار سال برای چند مکتب قلم، پنسل و کتاب کتابچه کمک نمودیم

وبرای دو مدرسه دیني که صرف برای خانم ها درآن قرآن کریم تدریس می‌شود، قرآن کریم، قاعد نوراني لیرقرآن کریم کمک صورت گرفته است

بنیاد خیریه نایب سالار عبدالرحیم خان در بخش های فرهنگی و اسلامی نیز سهم فعال دارد ودر این عرصه نیز کمک مینماید

اعضای بنیاد خیریه نایب سالارعبدالرحیم خان در نظردارند که به توکل الله یک مکتب خصوصی بنام عبدالرحیم خان که بصورت کامل طور رایگان فعالیت خواهد نمود برای خانواده های نیازمند ایجاد کند. 6. بخاطر خود کفا شدن نیازمند جامعه ایجاد مشاغل از قبیل فارم گاو، فارم مرغ، فارم ماهی پروری و خیاطی برای خانم ها در پلان کار ما شامل است. به امید این که افغانستان عزیز به

خودکفایی برسد

بااحترام

عبدالخبیر احدی رئیس بنیاد خیریه نایب سالار عبدالرحیم خان

۱۶ ماه جدی سال ۱۴۰۲

منابع:

۱.داکتر اجرالدین حشمت "افغانستان بعد از مشروطیت" چاپ تورنتو- کانادا ۱۳۹۰ صفحه ۲۳

۰۲محقق عبدالحکیم صافی " نایب سالار عبدالرحیم خان در آینیه تاریخ معاصر کشور" چا پ کابل۱۳۸۳صفحه ۱۲

۳. عبدالمالک ساپی (کنری) "دساپیانو پیژندگلوی" صفحه ۱۹۸

۴. استاد خلیل الله خلیلی ‘‘قهرمان کوهستان"چاپ پشاور ۱۳۶۳ صفحه ۷

۵. استاد خلیل الله خلیلی ‘‘قهرمان کوهستان"چاپ پشاور ۱۳۶۳ صفحه ۸

۰۶محقق عبدالحکیم صافی " نایب سالار عبدالرحیم خان در آینیه تاریخ معاصر کشور" چا پ کابل۱۳۸۳صفحه ۲۰

۷. سید مهدی فرخ نویسنده و دپلومات ایرانی "تاریخ سیاسی افغانستان" صفحه ۴۲۰

۸. استاد خلیل الله خلیلی ‘‘یاد داشت های استاد خلیلی" چاپ ورجینیا ـ امریکا ۱۳۸۹ صفحات ۶۲ ــ ۷۴

۹. استاد خلیل الله خلیلی ‘‘یاد داشت های استاد خلیلی" چاپ

ورجینیا - امریکا ۱۳۸۹ صفحات ۶۲ – ۷۴
۱۰. استاد خلیل الله خلیلی "یاد داشت های استاد خلیلی" چاپ ورجینیا - امریکا ۱۳۸۹ صفحات ۶۲ – ۷۴
۱۱. استاد خلیل الله خلیلی "یاد داشت های استاد خلیلی" چاپ ورجینیا - امریکا ۱۳۸۹ صفحات ۶۲ – ۷۴
۱۲. استاد خلیل الله خلیلی "یاد داشت های استاد خلیلی" چاپ ورجینیا - امریکا ۱۳۸۹ صفحات ۶۲ - ۷۴
۱۳. داکتر سید عبدالله کاظم "هرات از قیام حوت تا امروز"
۱۴. استاد خلیل الله خلیلی "یاد داشت های استاد خلیلی" چاپ ورجینیا - امریکا ۱۳۸۹ صفحات ۷۹ – ۹۵
۱۵. استاد خلیل الله خلیلی "یاد داشت های استاد خلیلی" چاپ ورجینیا - امریکا ۱۳۸۹ صفحات ۷۹ - ۹۵
۱۶. سیدال یوسفزی "نادر شاه چگونه به پادشاهی رسید" صفحات ۴۶ و۴۷
۱۷. پروفیسور داکتر ولادیمیر بایکو "راز های سر به مهر تاریخ دپلوماسی افعانستان "
۱۸. استاد خلیل الله خلیلی "یاد داشت های استاد خلیلی"

چاپ ورجینیا - امریکا ۱۳۸۹ صفحه ۹۶
۱۹. استاد خلیل الله خلیلی ‘‘یاد داشت های استاد خلیلی"
چاپ ورجینیا - امریکا ۱۳۸۹ صفحه ۹۶
۲۰. پروفسور داکتر ولادیمیر بایکو "راز های سر به مهر
تاریخ دپلوماسی افغانستان "
۲۱. پروفسور داکتر ولادیمیر بایکو "راز های سر به مهر
تاریخ دپلوماسی افغانستان "
۲۲. پروفسور داکتر ولادیمیر بایکو "راز های سر به مهر
تاریخ دپلوماسی افغانستان "
۲۳. پروفسور داکتر حسن کاکر "سقوط سلطنت در ۱۹۷۳"
جورنال بین المللی مطالعات شرق میانه جلد ۹ شماره ۲
صفحه ۱۹۶
۲۴. سید مسعود پوهنیار ‘‘جنبش مشروطه و قربانیان استبداد در
افغانستان"
۲۵. استاد خلیل الله خلیلی ‘‘یاد داشت های استاد خلیلی"
چاپ ورجینیا-امریکا ۱۳۸۹ صفحه ۱۰۹
۲۶. استاد خلیل الله خلیلی ‘‘قهرمان کوهستان" چا پ

پشاور۱۳۶۳ صفحه ۲۰۔۲۱
۲۷. احمد توکلی "روابط سیاسی ایران وافغانستان" صفحه ۸۲
۲۸. محقق عبدالحکیم صافی " نایب سالار عبدالرحیم خان
در آینیه تاریخ معاصرکشور" چا پ کابل ۱۳۸۳صفحه ۳۹
۲۹. محقق عبدالحکیم صافی " نایب سالار عبدالرحیم خان
در آینیه تاریخ معاصر کشور" چا پ کابل۱۳۸۳ صفحه ۴۷
۳۰. محقق عبدالحکیم صافی " نایب سالار عبدالرحیم خان
در آینیه تاریخ معاصر کشور" چا پ کابل۱۳۸۳ صفحه ۴۷
۳۱. استاد خلیل الله خلیلی ‘‘قهرمان کوهستان" چا پ
پشاور۱۳۶۳ صفحه ۱۸
۳۲. محقق عبدالحکیم صافی " نایب سالار عبدالرحیم خان
در آینیه تاریخ معاصر کشور" چا پ کابل۱۳۸۳صفحات
۴۹۔۵۴
۳۳. محقق عبدالحکیم صافی " نایب سالار عبدالرحیم خان
در آینیه تاریخ معاصر کشور" چا پ کابل۱۳۸۳
صفحات ۴۹۔۵۴
۳۴. محقق عبدالحکیم صافی " نایب سالار عبدالرحیم خان
در آینیه تاریخ معاصر کشور" چا پ کابل۱۳۸۳صفحات
۴۹۔۵۴

۳۵. سید محمد اکبر حمید حسینی " حکمرانان هرات " صفحه ۱۲۵

۳۶. استاد خلیل الله خلیلی ‘‘قهرمان کوهستان" چا پ پشاور۱۳۶۳ صفحه ۳۳

۳۷. داکتر اجرالدین حشمت "أفغانستان بعد از مشروطیت"

چاپ تورنتو-کانادا۱۳۹۰صفحه ۱۳۹

۳۸. داکتر سید عبدالله کاظم "هرات از قیام حوت تا امروز"

۳۹. سید محمد اکبر حمید حسینی " حکمرانان هرات " صفحه ۹۶

۴۰. سید مسعود پوهنیار ‘‘جنبش مشروطه و قربانیان استبداد در

افغانستان"

۴۱. سید مسعود پوهنیار ‘‘جنبش مشروطه و قربانیان استبداد در

افغانستان"

۴۲. هفته نامه امید شماره مسلسل ۴۸۷ روز جمعه ۲۰ اگست ۱۳۸۵

۴۳. داؤود ملکیار "جفای بزرگ" چاپ انتشارات شاهمامه سال ۲۰۲۰ صفحات ۱۸۲-۱۸۰

۴۴. محمد هاشم زمانی "خاطرات زندان" ترجمه از پشتو به دری معراج امیری چاپ کابل سال ۱۳۹۹ شمسی صفحات ۷۲ - ۷۴

۴۵. استاد خلیل الله خلیلی ‘‘یاد داشت های استاد خلیلی"

چاپ ورجینیا - امریکا ۱۳۸۹ صفحه ۲۳۹

۴۶. استاد خلیل الله خلیلی ‘‘قهرمان کوهستان" چا پ پشاور

۱۳۶۳ صفحه ۳۲